



## How to understand time-space (Looking at the blind owl of Sadegh Hedayat)

Fatemeh Khezri <sup>1</sup> | Ebrahim Fayaz <sup>2</sup>

1. Ph.d.Candidate in Anthropology, Faculty of social Sciences University of Tehran, iran E-mail: [fatemekhezri@gmail.com](mailto:fatemekhezri@gmail.com)
2. Assistant Prof., Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author), E-mail: [efayaz@ut.ac.ir](mailto:efayaz@ut.ac.ir)

### Article Info

#### Article type:

Research Article

#### Article history:

Received: 2023-07-18

Received in revised form:  
2023-10-02

Accepted: 2024-01-14

Published online: 2024-09-27

#### Keywords:

Time, Cognitive senses,  
Emotions, Behavior, Social-  
mental and spatial spaces

### ABSTRACT

**Purpose**-By studying the literature of each society, we approach the question of how the discrete human experience becomes meaningful in the narrative. The writer is required to have an understanding of the structures of mental cognition of the people of the society or at least his own mind in order to communicate with the other and the world. Since the most important principle in narration, to make human experience meaningful, is to deal with the matter of time. Otherwise, the author cannot create a narrative in the sense of defining the genre of the novel and may only pay attention to the adventures, actions and feelings of the characters. When the author tries to make the human experience meaningful by understanding the matter of time, whether he likes it or not, he also shapes the social spaces, the mental space of his society. So, by studying the literature and understanding the author's understanding of time-space, we come close to understanding the structure of cognition and the life spaces of the author's society.

**Methodology**-In order to get closer to the understanding of Sadiq Hedayat's understanding of time-space, first we tried to have an analysis of the writer's society in which he lived, and then, using the methodology of content analysis, the themes of the narrative in relation to how the writer understands the matter of time and life spaces to be extracted. In order to extract the themes of the narrative towards the purpose of the study, it is important that the author considers the meaning of the characters' position or considers their actions and feelings and imposes his mental concepts on them. Then an attempt is made to analyze the relationship between the analytical concepts of the author's society and the themes of the author's narrative. Then an attempt is made to analyze the relationship between the analytical concepts of the author's society and the themes of the author's narrative.

**Findings**-In the history of the author's life (constitutional period), Iranian society has undergone extensive and sudden changes from above by the government in the form of changes in living spaces. These spatial changes have made people cognitively and spatially disconnected from the past. It is natural for the understanding of time to suffer in this situation, because on the one hand, due to spatial changes, people could not easily consider themselves to belong to the past, and on the other hand, the society was not able to understand the scientific methodology of Western societies to understand the progress in the future. From there, people could not easily engage in economic production to live their daily lives. In the situation of Iranian society, the government wanted to build a nation-state by selling natural resources and importing modernity from above, and Iranian intellectuals, including literary writers, wanted the rule of law along with political and individual freedoms. Here, a writer like Hedayat, who wants to understand the position of the character in his story, shows him suspended in a vast space that prefers the eternal present to the understanding of the past and future. He does not seek to define time through religious concepts, nor daily life concepts based on cultural roles, nor based on cognitive senses. As a result, when the character is suspended in a vast space and the eternal present, in this space the character prefers to indulge in his feelings, enjoy or suffer.

**Cite this article:** Khezri, F.& Fayaz, E. (2024). How to understand time-space (Looking at the blind owl of Sadegh Hedayat), *Iranian Journal of Anthropological Research*, 14(26), 1-22. Doi: [10.22059/ijar.2024.359604.459815](https://doi.org/10.22059/ijar.2024.359604.459815)



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/ijar.2024.359604.459815>

## چگونگی درک زمان-فضا (با نگاهی به بوف کور صادق هدایت)

فاطمه خضری<sup>۱</sup> | ابراهیم فیاض<sup>۲</sup><sup>۱</sup>. دانشجوی دکتری انسان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: [fatemekhezri@gmail.com](mailto:fatemekhezri@gmail.com)<sup>۲</sup>. دانشیار، گروه انسان‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، رایانامه: [efavaz@ut.ac.ir](mailto:efavaz@ut.ac.ir)

اطلاعات مقاله	چکیده
<b>نوع مقاله:</b> مقاله پژوهشی	<b>هدف:</b> با مطالعه ادبیات هر جامعه ما به این خواست نزدیک می‌شویم که تجربه گسسته انسان چگونه در روایت معنادار می‌شود. نویسنده ملزم است هنگام پرداخت روایت، درکی از ساختارهای شناخت ذهنی افراد جامعه یا حداقل ذهن خود برای ارتباط برقرار کردن با دیگری و جهان داشته باشد. از آن‌جا که مهم‌ترین اصل در روایت، برای معنادار کردن تجربه بشری، پرداختن به امر زمان است. وگرنه نویسنده نمی‌تواند روایتی در معنای تعریف ژانر رمان شکل دهد و ممکن است، صرفاً به ماجراها، کنش‌ها و احساسات شخصیت‌ها توجه کند. نویسنده هنگامی تلاش می‌کند تجربه بشری را با درکش از امر زمان معنادار کند، خواه‌ناخواه فضاهای اجتماعی، مکانی-ذهنی جامعه خویش را نیز شکل می‌دهد. پس ما با مطالعه ادبیات و فهم درک نویسنده از امر زمان-فضا، به فهم ساختار شناخت و فضاهای زندگی جامعه نویسنده هم نزدیک می‌شویم.
<b>تاریخ دریافت:</b> ۱۴۰۲/۰۴/۲۷	<b>روش‌شناسی:</b> برای نزدیک شدن به فهم چگونگی درک زمان-فضای صادق هدایت، در ابتدا تلاش شده تحلیلی از جامعه نویسنده که در آن زندگی می‌کرده، داشته باشیم و سپس با استفاده از روش‌شناسی تحلیل محتوا، مضمون‌های روایت را در رابطه با چگونگی درک نویسنده از امر زمان و فضاهای زندگی استخراج شود. برای استخراج مضمون‌های روایت در جهت هدف مطالعه، مهم است نویسنده معنایابی موقعیت شخصیت‌ها را در نظر دارد یا کنش و احساسات آن‌ها را در نظر می‌گیرد و مفاهیم ذهنی خود را به آن‌ها غالب می‌کند. سپس تلاش می‌شود ارتباط مفاهیم تحلیلی جامعه نویسنده با مضمون‌های روایت نویسنده، تحلیل شود.
<b>تاریخ بازنگری:</b> ۱۴۰۲/۰۷/۱۰	<b>یافته‌ها:</b> جامعه ایران در تاریخ زندگی نویسنده (دوران مشروطه)، دچار تغییرات گسترده و ناگهانی از بالا توسط حاکمیت به صورت تغییر فضاهای زندگی شده است. این تغییرات فضایی، مردم را به لحاظ شناختی و فضایی دچار گسست از گذشته کرده است. طبیعی است درک امر زمان در این موقعیت دچار آسیب شود، چون افراد از یک سو به خاطر تغییرات فضایی نمی‌توانستند خود را به راحتی به گذشته متعلق بدانند و از سوی دیگر جامعه قادر نبود روش‌شناسی علم غربی را برای فهم پیشرفت در آینده درک کند. از آن‌جا مردم به راحتی نمی‌توانستند برای گذراندن زندگی روزمره خود وارد تولید اقتصادی شوند. در موقعیت جامعه ایران، حاکمیت خواهان ساخت دولت-ملت با فروش منابع طبیعی و وارد کردن مدرنیته از بالا شد و روشنفکرین ایرانی که نویسندگان ادبیات هم جزو آن‌ها هستند خواهان حاکمیت قانون همراه با آزادی‌های سیاسی و فردی شدند. در این‌جا نویسنده‌ای همانند هدایت که می‌خواهد موقعیت شخصیت داستان خود را معنایابی کند، او را معلق در فضایی گسترده نشان می‌دهد که زمان ابدی را به فهم و درک زمان گذشته و آینده ترجیح می‌دهد. او نه به دنبال تعریف امر زمان از خلال مفاهیم دینی نه مفاهیم زندگی روزمره بر اساس نقش‌های فرهنگی و نه بر اساس حس‌های شناختی است. در نتیجه هنگامی شخصیت در فضایی گسترده و زمان ابدی معلق است، در این فضا شخصیت ترجیح می‌دهد در احساسات خود وول بخورد لذت برد یا درد بکشد. و نه تنها به دنبال درک قوانین اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که در حال تغییر هستند، نباشد بلکه احساسات را نیز به عنوان یک منبع شناخت فردی درک نکند.
<b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۲/۱۰/۲۴	
<b>تاریخ انتشار:</b> ۱۴۰۳/۰۷/۱۱	
<b>کلیدواژه‌ها:</b> امر زمان، حس‌های شناختی، احساسات، رفتار، فضاهای اجتماعی-ذهنی و مکانی	

**استناد:** خضری، فاطمه. و فیاض، ابراهیم. (۱۴۰۲). چگونگی درک زمان-فضا (با نگاهی به بوف کور صادق هدایت)، پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران، ۱۴ (۲۶)، ۱-۲۲.Doi: [10.22059/ijar.2024.359604.459815](https://doi.org/10.22059/ijar.2024.359604.459815)

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

DOI: <https://doi.org/10.22059/ijar.2024.359604.459815>

## مقدمه

در این مطالعه خواسته شده چگونگی درک زمان-فضا در داستان بلند بوف کور مورد بررسی قرار بگیرد. بوف کور در دوران متأثر از مشروطه نوشته شده است. در این دوران زندگی اجتماعی ایرانی‌ها از یک سو با ساخت فضاهای مدرن و ورود تکنولوژی با نگاهی از بالا توسط حاکمیت و از سوی دیگر هم مفاهیم غربی و نوشتن داستان مدرن با تقلید از غربی‌ها توسط روشنفکران تحت تاثیر قرار گرفته است. هنگامی مدرنیته را برای جامعه ایران یک گسست در نظر بگیریم، مفهوم فضاهای شهری مدرن در برابر مفهوم فضاهای شهر سنتی و روستایی قرار می‌گیرد. فهم فضاهای اجتماعی-ذهنی و مکانی جامعه مدرن ایران نیاز به فهم فضای ارتباطی حاکمیت و روشنفکران دارد. اکثر روشنفکران ایرانی متعلق به خانواده‌های اشرافی، موقعیت سفر به اروپا را داشته‌اند که هدایت نیز جزو آن‌ها محسوب می‌شود. در حالی اکثریت ایرانی‌ها دارای زندگی عادی در موقعیت قومی-طایفه‌ای بودند. تغییر فضاهای مکانی، اجتماعی و ذهنی توسط حاکمیت و قشر روشنفکر ایرانی از خلال ورود تکنولوژی، ساخت فضاهای جدید و ترجمه مفاهیم غربی ایجاد شد. جامعه ایران ناچار به تغییر درکش از امر زمان و بازمینی مفاهیم گذشته در برابر تغییرات فضایی-مفهومی است. در غیر این صورت با آسیب‌های شناختی، زبانی و رفتاری بایستی روبرو شود. گسست مدرنیته در جامعه ایران در چارچوب تغییرات فضایی-مفهومی معنا می‌شود از آن‌جا که ارتباط منسجمی بین فضاهای شهرهای سنتی و مدرن و مفاهیم گذشته و ترجمه شده وجود ندارد. مهم است نویسنده دوران متأثر از فضای انقلاب مشروطه چگونه درکی از تغییرات فضای ارتباطی حاکمیت با اشراف و مردم عادی گروه‌های مختلف قومی، تغییرات فضایی-مکانی و یادگیری مفاهیم جدید دارد؟ از آن‌جا که ترجمه مفاهیم غربی برای قشر روشنفکر اهمیت داشته است، اکثریت خواهان این بودند از خلال درک مفاهیم جوامع غربی (لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم)، فضای ارتباطی حاکمیت-روشنفکر و فضای ارتباطی حاکمیت-مردم درک شود. هر کدام از آن‌ها با حرکت از مفاهیم متفاوت غربی بر روی موضوع خاصی (آزادی‌های فردی-سیاسی، عدالت اقتصادی و هویت تاریخی ایرانی) تاکید کرده‌اند. اما به طور کل آن‌ها خواهان تغییر حاکمیت و درک فضای اجتماعی، از بالا به پایین بوده‌اند. موقعیت مهم حاکمیت ایران در طول تاریخ را می‌توان با توجه به مفهوم ایران‌شهری درک کرد؛ موقعیتی که در کیهان به واسطه پیوندش با فره ایزدی برای گستراندن عدالت در نظر گرفته می‌شود (اصیل، ۱۳۸۱). حالا حاکمیت ایران در دوران قاجار و پهلوی به خاطر منابع طبیعی در موقعیتی قرار گرفته که اختیار تام برای ورود تکنولوژی و چگونگی ساخت فضاهای مدرن بدون توجه به موقعیت مادی-فرهنگی گذشته ایران دارد. در مقابل روشنفکر در جایگاهی قرار می‌گیرد که با توجه به مفاهیم غربی یا با حاکمیت همراه شود یا در مقابل آن قرار بگیرد. اما روشنفکر در جایگاه نویسنده ادبیات مدرن ناچار می‌شود هنگام نوشتن داستانش، تا اندازه‌ای موقعیت فردی خویش را در فضاهای اجتماعی-ذهنی و مکانی در نظر بگیرد.

در ژانر داستان، نویسنده به عنوان یک فرد در روایتش به تجربه بشری در فضاهای اجتماعی-ذهنی و مکانی می‌پردازد، اما به گفته بنیامین برای معنادار کردن این تجربه در روایت نیاز به پرداخت امر زمان با یک روش‌شناسی منسجم است (بنیامین، ۱۳۹۰). یا به گفته رویکور تجربه بشری که در فضاهای متفاوت اتفاق می‌افتد هماهنگ و معنادار نیست مگر آن‌که انسان با توجه به درکش از زمان آن را از خلال روایت معنادار کند (ریکور، ۱۳۹۸). درک امر زمان در چارچوب مفهومی یک روش‌شناسی، موضوعی است که با مدل مدرن شدن از بالا و صرفاً پرداختن به مفاهیم غربی از خلال ترجمه، نادیده گرفته می‌شود. در همین راستا مدرنیته برای جوامع غربی برخلاف جامعه ایران یک گسست در نظر گرفته نمی‌شود. چون غربی‌ها در طول تاریخ کم کم درک‌شان از زمان تغییر کرد و توانستند با روش‌شناسی علمی به شکلی متفاوت از گذشته از داده‌های شناختی حس‌ها جهت رسیدن به اهداف مشخص، استفاده کنند. در این بین مفاهیم گذشته هم مورد بازبینی قرار گرفتند. اما حاکمیت ایران یکدفعه فضاهای مدرن را به تقلید از غرب بدون در

نظر گرفتن عوامل دخیل در شهرهای سنتی و تغییر نگرشی غرب در طول تاریخ، شکل داد و روشنفکرین نیز خواهان تغییرات سیاسی در رابطه با حاکمیت از خلال مفاهیم غربی شدند، بدون آن‌که به دنبال فهم تغییر درک غربی‌ها در طول تاریخ در رابطه با امر زمان و استفاده از داده‌های شناختی حس‌ها باشند. حالا نویسندهٔ مدرن ایرانی در موقعیت ایرانی قرار دارد که از یک سو فضاهای اجتماعی-ذهنی و مکانی‌اش در حال مدرن شدن و از سوی دیگر خیل مفاهیم غربی در حال ترجمه‌اند، چگونه داستان خود را روایت می‌کند. دقیقاً در روایت ژانر ادبیات داستانی نویسنده باید هم درک منسجمی از امر زمان هنگام پرداخت به کنش شخصیت‌هایش داشته باشد. ما در کل به دنبال پاسخ این سوالات هستیم: انسان چگونه با فضای پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کند. مدرنیته چه تغییراتی در فضاهای اجتماعی، ذهنی-مکانی انسان ایرانی ایجاد کرد. و حالا نویسندهٔ ایرانی ترجیح می‌دهد شخصیت داستان‌هایش را بیشتر در چه فضاهایی نشان دهد و چگونه با پرداخت به امر زمان، تجربهٔ شخصیت‌ها را معنادار می‌کند.

### پیشینهٔ تحقیق

برای این که بتوانیم به چگونگی درک امر زمان-فضای انسان به طور کلی و نویسندگان ایرانی نزدیک شویم، ناچاریم رویکردهای متفاوتی را در نظر داشته باشیم. مهم است انسان چگونه با فضای پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کند، چگونه فضاهای زندگی خویش را می‌سازد و چگونه آن‌ها را بر اساس ساختار قدرت تقسیم‌بندی می‌کند. علاوه بر این مهم است انسان به عنوان نویسنده چگونه در رابطه با فضاهای زندگی‌اش در ادبیات خیال می‌ورزد یا آن‌ها را بازنمایی می‌کند. مدرنیته و مدرنیسم اهمیت دارند؛ از آن‌جا که جهان و جامعهٔ ایران را تحت تاثیر قرار داده است. مدل مدرن شدن جامعهٔ ایران نیز مهم است چون از یک سو فضاهای زندگی انسان ایرانی و از سوی دیگر ساختارهای شناخت و درک امر زمان افراد جامعه را تحت تاثیر قرار داد. در این‌جا تلاش می‌شود با توجه به مفاهیم مطالعه، نگاهی به پیشینهٔ آن داشته باشیم. این مطالعه را می‌توان در مطالعات انسان‌شناسی شهر و انسان‌شناسی ادبیات قرار داد. در همین راستا شهر را می‌توان با رویکردهای متفاوت، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مورد بررسی قرار داد. البته در این‌جا قرار است ادبیات بر اساس رویکردهای شهر مورد بررسی قرار بگیرد. برای همین نظریاتی مورد نظر است که شهر را یک برساخته اجتماعی-فرهنگی در نظر بگیرد تا نگاهی معمارانه که شهر را یک ابژه صرف فرض می‌گیرد که انسان ناچار است خودش را نسبت به آن تطبیق دهد. در این‌جا به تعدادی منبع اشاره می‌شود که آن‌ها پدیدارشناسی را بیشتر یک روش تا فلسفه می‌دانند.

کتاب روح مکان، نوشته کرسیتیت نوربرگ شولتز<sup>۱</sup>، در این کتاب نویسنده به روح مکان اشاره می‌کند که انسان نیاز دارد روح مکان را درک کند. این درک می‌تواند فردی باشد که در یک چارچوب فرهنگی-اجتماعی به وجود آید. نگارنده در همین راستا بر این باور است که فضاهای زندگی هرگز امری ثابت و بدون تغییر نیستند، بلکه در طول زمان دچار دگرگونی می‌شوند. بنابراین در نظر نویسنده خوانش‌های تازه می‌توان از فضاها داشت. شولتز این موضوع را در نظر دارد که انسان همراه با تجربهٔ زندگی‌اش فضای زندگی خود را می‌سازد و آن را مفهوم‌سازی می‌کند. او انسان را بخشی از محیط یا همان فضا در نظر می‌گیرد. او اشاره می‌کند: وقتی خدا به آدم گفت: تو بر روی زمین تبعیدی و سر گشته خواهی بود. اصلی‌ترین مسئلهٔ انسان را فرا رویش نهاد: گذر از آستانه و بازیابی مکان از دست داده (نوربرگ-شولتز، ۱۳۹۲: ۴۰).

عنوان کتاب ادوارد رلف<sup>۱</sup> مکان و بی مکانی است. او خواسته است نوعی حساسیت در شهرسازان و متخصصین علوم اجتماعی نسبت به مکان‌ها ایجاد کند که انسان همراه با ساخت فضاهای زندگی حس امنیت را تجربه می‌کند. در زندگی اجتماعی، حس تعلق یک جامعه به فضاهای خاصی از یک سو به آن‌ها حس امنیت می‌دهد و از سوی دیگر آن‌ها بر اساس مفاهیم مشخصی می‌توانند موقعیت خود را در فضاهای مشخص، معنایی کنند. در نظر او بی‌مکانی جایی است که انسان احساس غریبگی می‌کند. مثلاً ممکن است به دلایلی مانند تکنولوژی طرح‌های بزرگ مقیاس و تولید انبوه معماری برای افراد احساس غریبگی ایجاد کند که خودشان به آن کنترل ندارند (رلف، ۱۳۸۹). در کل این کتاب به ابعاد روانشناختی حس مکان توجه کرده است و خواسته پلی میان روانشناسی و جغرافیا ایجاد کند.

نویسنده‌ی کتاب معنی محیط ساخته شده را پاپورت<sup>۲</sup> است. در این کتاب نویسنده رویکردی فرهنگی-اجتماعی به محیط دارد. در نظر نویسنده شکل‌گیری مکان‌ها فقط نتیجه آب و هوا و توپوگرافی نیستند بلکه رویکردهای اجتماعی، ارزش‌ها و باورهای هر دوره‌ای هم در آن‌ها نقش دارد. دقیقاً باورها همراه با شکل بخشیدن به درک انسان از زمان در ساخت فضاهای زندگی نقش دارند. در نظر راپاپورت معنا را می‌توان در سه سطح مورد بررسی قرار داد. سطح بالای معنا که با کیهان‌شناسی، طرح‌واره‌های شناختی، جهان‌بینی‌ها و سیستم‌های فلسفی ارتباط دارد و در سطح میانی که معانی همچون هویت، موقعیت، توانگری، ثروتمندی، قدرت و ... را در برمی‌گیرد و در پایین‌ترین سطح معنا با نشانه‌های مادی و ابزاری سر و کار دارد. او معنا را در مردم نه در فضاها و اشیاء جست‌وجو می‌کند (راپاپورت، ۱۳۹۲).

باشلار<sup>۳</sup> هم به عنوان یک پدیدارشناس کتابی با عنوان بوطیقای فضا دارد. او در این کتاب به تخیل سهم زیادی می‌دهد و می‌گوید که اگر نتوانیم تخیل کنیم قادر به پیش‌بینی نیستیم. او معتقد است که تخیل برای فعال شدن، نیازمند شرایطی است که یکی از مهم‌ترین آن‌ها داشتن فضایی مناسب است. باشلار می‌گوید: تخیل، به مانند آدمی، ناچیزترین پناه‌ها را جست‌وجو می‌کند. تخیل‌ورزی ذهن و درک زمان آینده با یکدیگر ارتباط دارند. برای باشلار فضای خانه اهمیت دارد از آن‌جا که او خانه را یکی از بزرگترین قدرت‌های ترکیب‌کننده اندیشه، خاطره و رویای آدمی می‌داند (باشلار، ۱۳۹۲).

پالاسما<sup>۴</sup> نیز به عنوان یک پدیدارشناس، کتاب‌های زیادی در رابطه با فضاهای زندگی دارد. او با انتقاد از رویکرد تفکر غربی برای ساخت فضاها تفکرات خود را شکل می‌دهد. او در کتاب چشمان پوست به دنبال کنش متقابل بین کالبد انسان و محیط اطرافش است. در نظر او به همه حس‌های انسان توجه یکسانی صورت نگرفته است چون در دوران مدرن به گونه‌ای استبداد بینایی وجود دارد و سایر حس‌ها به شکلی مستعمره‌ی حس بینایی شده‌اند. پالاسما همچون مرلوپونتی آگاهی را امری تنانه در ارتباط با حواس می‌داند. پالاسما در کتابش می‌گوید: «چشم تنها آن چه را لامسه از پیش می‌داند آشکار می‌سازد. می‌توانیم لامسه را به منزله‌ی بخش ناخودآگاه بینایی در نظر بگیریم. چشم‌های ما سطوح دوردست، نماها، لبه‌ها و مرزها را لمس می‌کنند و احساسات لمسی ناخودآگاه ما، خوشایند یا ناخوشایند بودن این تجربه را تعیین می‌کنند» (پالاسما، ۱۳۹۸). شاید بتوان گفت هنگام نوشتن ادبیات نویسنده به شکلی مفاهیم را لمس می‌کند تا این که بخواهد آن چه را با حس بینایی اش می‌بیند بر روی کاغذ بیاورد.

1. Edward Relph

2. Amos Rapoport

3. Bachelard, Gaston

4. Juhani Uolevi Pallasmaa

ادوارد هال<sup>۱</sup> نیز در کتاب بعد پنهان به چگونگی ارتباط برقرار کردن انسان از خلال حس‌های شناختی‌اش با فضا می‌پردازد. او به لحاظ فرهنگی نشان می‌دهد که انسان‌ها در جهان‌های حسی متفاوتی زندگی می‌کنند. کتاب تجربهٔ مدرنیته نوشتهٔ مارشال برمن<sup>۲</sup>، به نویسندگان بزرگ جهان اشاره می‌کند که چگونه رمان خود را در ارتباط با مدرنیزاسیون و ساختن شهر شکل دادند. او به تفاوت شکل‌گیری شهر در اروپا، آمریکا و روسیه (پترزبورگ)، می‌پردازد که نویسندگان چگونه با فضاسازی و شخصیت‌پردازی این تفاوت را شکل می‌دهند. نویسنده در این کتاب تلاش می‌کند فضاهای شهری در ادبیات را تحلیل کند.

در همین راستا جلال ستاری کتابی با عنوان اسطورهٔ تهران دارد که در آن اشاره می‌کند که تهران به خاطر وجود نداشتن در داستان و رمان ایرانی در ذهن و عالم خیال به اسطوره تبدیل نشده است. دقیقاً نویسندهٔ ایرانی هنگام پرداختن روایتش بیشتر به مفاهیم، احساسات و ماجراها می‌پردازد. نویسنده بر این باور است که اگر تهران یک شهر اسطوره‌ای نیست اما باعث شده انسان‌ها در آن با اسطوره پیوند بخورند و دچار یک ثنویت دائمی باشند. قصه شهر، نوشته محسن حبیبی است که به این اشاره می‌کند شهرها برای این که زنده بمانند به قصه نیاز دارند. شرط بقاء یک شهر حضور قصه در آن شهر است. که این خود عامل اصلی در ایجاد وحدت و هویت شهری است. در نظر این نویسنده شهرها باید قدرت تخیل را در مردمان آن شهر زنده کنند. نویسنده می‌گوید: یکی از کارهایی که Urban و City انجام می‌دهد این است که در شهر خاطره‌زدایی انجام داده و شهر را بی‌خاطره می‌کند. چون این دو مفهوم با گسست و انقطاع تعریف می‌شوند ولی Town با تداوم همراه است (حبیبی، ۱۳۹۴).

محمد طلوعی در کتاب روایت تهران: فضاهای عمومی به روایت‌های درونی در رابطه با کلان شهر تهران می‌پردازد که اغلب به وسیله هنرمندان نوشته شده است. دقیقاً در کتاب نشان داده می‌شود که با روایت هنرمندان تهران در حال تغییر فیزیکی خود است. علاوه بر این به فضاهای عمومی شهر همراه با این سوال اشاره می‌شود که این فضاها چگونه می‌توانند نقشی در جسمیت بخشیدن به الفبای دموکراسی که همان ایجاد گفت و گو، تعامل گسترده و کنش جمعی است، داشته باشند؟ (طلوعی، ۱۳۹۳).

مقالهٔ بازنمایی فضاهای شهری تهران در رمان‌های دوره‌ی رضا پهلوی که نویسندگانش شهرام پرستش و سمانه مرتضوی هستند با روش‌شناسی تحلیل محتوای کیفی و استفاده از مفاهیم نظری لوفور تلاش کردند فضاهای شهری تهران را در رمان‌ها، تحلیل کنند. آن‌ها با توجه به رویکرد لوفور تلاش کردند مضمون‌های سیاسی-اجتماعی فضاهای شهر تهران را در رمان‌های دورهٔ پهلوی شناسایی کنند.

## روش‌شناسی

انتخاب روش‌شناسی محقق، می‌تواند وابسته به موقعیت و رویکرد نظری او داشته باشد. از آن‌جا که نگارنده رویکرد پدیدارشناسی به تجربهٔ بشری دارد، شناخت انسان را در جایگاه فردی و بدنمند در نظر می‌گیرد. در این مطالعه خواسته شده است چگونگی درک زمان-فضای یک نویسنده از خلال روایتش، مورد بررسی قرار بگیرد. برای نزدیک شدن به ذهنیت نویسنده و بررسی روایتش، در ابتدا بایستی موقعیت نویسنده و تعریفی که از ادبیات مدرن در تاریخ نوشتن روایت نویسنده وجود دارد، مورد بررسی قرار بگیرد. برای شناخت موقعیت نویسنده بایستی، در ابتدا موقعیت جامعهٔ نویسنده به لحاظ تغییرات فضاهای زندگی، تحلیل شود. در غیر این صورت ما نمی‌دانیم نویسنده در چه فضاهایی زندگی روزمرهٔ خود را می‌گذرانده است. سپس تعریف ادبیات مدرن که نویسنده روایت خود را در

<sup>۱</sup>-Edward T. Hall

<sup>۲</sup>-Marshall Berman

این ژانر شکل داده، بایستی مشخص شود که نویسنده چگونه درکی از نوشتن رمان دارد. در دوره زندگی صادق هدایت، فضاهای زندگی انسان ایرانی، از بیرون با تحکم حاکمیت، به صورت گسترده تغییر کردند. در این موقعیت نویسنده از یک سو مردم عادی و فضاهای زندگی گذشته را نظاره می‌کرده، از سوی دیگر موقعیت جوامع غربی و حاکمیت ایران را می‌دیده که چگونه برای مدرن کردن جامعه ایران تصمیم می‌گیرد. در این مطالعه تلاش شده با توجه به چگونگی تغییرات فضایی، موقعیت نویسنده تحلیل شود. در راستای تغییرات فضایی زندگی انسان ایرانی از بالا و با تحکم، ادبیات مدرن غربی نیز از خلال ترجمه وارد جامعه ایران شد و نویسندگان ایرانی تلاش کردن همراه با یادگیری مفاهیم غربی، ژانر داستان نوشتن را نیز تجربه کنند. تفاوت اساسی بین رمان و قصه وجود دارد. در قصه، روایت‌گر یک تجربه‌گرا بوده و ماجراها را برای سایرین تعریف می‌کرده است. در حالی توسعه رمان همراه با اختراع دستگاه چاپ و تحولات جوامع مدرن صورت گرفت. در رمان دیگر نه ماجرا نه قهرمان‌گری، اصل نیست، نویسنده تلاش می‌کند تجربه خود یا دیگری را با توجه به درکی که از امر قدرتمند زمان دارد، شکل دهد. در این‌جا است که نویسنده بایستی به رویکرد خود در تعریف امر زمان آگاهی داشته باشد. تعریف امر زمان با مفاهیم فضاهای اجتماعی، ذهنی-مکانی گره می‌خورد. در این‌جا است که نویسنده با نوع پرداخت روایتش نشان می‌دهد که چه نوع جامعه‌ای را در حال بازنمایی است. مطمئناً در جوامع کوچک که ارتباطات رو در رو مهم انگاشته می‌شوند، ماجراهای افراد، مهم در نظر گرفته می‌شوند. اما هر چقدر یک جامعه گسترده‌تر شود و بر اساس مفاهیم انتزاعی‌تر افراد جامعه دارای اشتراکاتی باشند، ماجراها و فردیت افراد کمتر اهمیت خواهد داشت. در این‌جا است که نویسنده نیز هنگام پرداخت روایتش، به شکل متفاوتی از گذشته عمل خواهد کرد. مهم‌ترین اصل در روایت، امر زمان خواهد بود. چون دیگر ماجرا و شخصیت به عنوان قهرمان، به عنوان مهم‌ترین اصل رمان در نظر گرفته نمی‌شوند. نویسنده ایرانی در موقعیت جامعه ایران که ناظر تغییرات گسترده فضاهای زندگی است، بایستی حرکت این تغییرات را در زندگی روزمره به نمایش بگذارد. پس مهم است شخصیت‌های داستان چگونه خود را به لحاظ احساسی، حسی یا رفتاری در برابر تغییرات فضایی درک می‌کنند. اولین قدم برای نوشتن داستان در موقعیت جامعه ایران می‌تواند درک آگاهانه نویسنده از تعریف امر زمان در فرهنگ ایران و تعریف امر زمان در جوامع غربی مدرن که جامعه ایران تحت تاثیر آن قرار گرفته باشد. در غیر این صورت نویسنده ممکن است روایت خود را بر اساس ماجراها و واکنش‌های احساسی شخصیت‌ها در برابر تغییرات شکل دهد که در این‌جا نویسنده از معنای داستان مدرن دور شده است. یا نویسنده ممکن است روایت خود را بر اساس مفاهیم اجتماعی-ذهنی وابسته به جوامع غرب و جامعه ایران با رویکرد مقایسه‌ای که کدام بهتر است، شکل دهد و قادر نباشد موقعیت شخصیت‌های داستان را به عنوان انسانی در نظر بگیرد که بایستی با حرکت از حس‌هایش با جهان بیرون ارتباط برقرار کند. از آن‌جا که تغییرات فضایی گسترده باعث شد که انسان ایرانی بین زندگی گذشته و حال خود یک گسست را تجربه کند. درک منسجم از امر زمان در جامعه‌ای که گسست را تجربه می‌کند، ساده نیست. چون نمی‌داند تعریف امر زمان را بر چه مبنایی شکل دهد. به هر حال دین، نوع حاکمیت و نوع تولید اقتصادی در تعریف امر زمان مهم انگاشته می‌شوند. در این مطالعه تلاش می‌شود با حرکت از روش‌شناسی تحلیل محتوای کیفی، مضمون‌های داستان بر اساس رویکرد نظری پدیدارشناسانه، مشخص و سپس آن‌ها در ارتباط با موقعیت نویسنده تحلیل شوند.

## چارچوب نظری

در این مطالعه چگونگی ارتباط انسان با فضای زندگی مهم است. حالا چگونگی این ارتباط، بدنمند یا ذهنی بودن آن اهمیت دارد. مرلوپونتی که رویکردی پدیدارشناسانه دارد، با تاکید بر وحدت روان-تن انسان، بدن را که انسان در آن زندگی می‌کند، منشاء درک

می‌داند (مرلوپونتی، ۲۰۰۲)<sup>۱</sup>. او درک انسان را مجموعه‌ای از داده‌های بصری، بساوی و شنوایی نمی‌داند، او درک انسان را به صورت یکپارچه می‌داند (مرلوپونتی، ۱۳۹۱). چارچوب نظری این مطالعه تحت تاثیر رویکرد پدیدارشناسی است. از آن‌جا که انسان هم از خلال حس‌های شناختی‌اش با جهان و دیگری ارتباط برقرار می‌کند، هم ساختار قدرت با مدیریت ساخت فضاهای زندگی، قادر است بدن انسان را کنترل کند. بیشتر مهم است انسان چگونه از داده‌های حس‌های شناختی در جهت اهداف اجتماعی استفاده می‌کند. در چارچوب فرهنگ غربی از یونان باستان تا به امروز، تفسیر بینایی محور از واقعیت و حقیقت تسلط داشته باشد (لوین، ۱۹۹۳)<sup>۲</sup>. داده‌های حس بینایی نسبت به سایر حس‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار است. از آن‌جا که این حس نقش پررنگی در ادراک تفکر زبانی دارد (پالاسما، ۱۳۹۵). انسان راحت می‌تواند از داده‌های شناخت حس بینایی به یک کدبندی برسد. پس در راستای استفاده از داده‌های حس بینایی نه تنها ادراک سایر حس‌ها بلکه چگونگی درک امر زمان نیز تحت تاثیر قرار می‌گیرد. همراه با حرکت از رویکرد پدیدارشناسانه، از یک سو سلطه بینایی مورد نقد قرار می‌گیرد و از سوی دیگر ما متوجه آسیب‌های شناختی-فضایی چگونگی مدرن شدن جامعه ایران می‌شویم. از آن‌جا که جامعه ایران با تحت تاثیر قرار گرفتن از مدرنیته که سلطه بینایی در آن به اوج رسیده، تصور کرده می‌تواند، با تخریب فضاهای زندگی گذشته یک زندگی مدرن با تحکم و با فروش منابع طبیعی، ایجاد کند. پس تفاوت است بین استفاده انسان غربی از داده‌های حس بینایی در جهت کشف قوانین طبیعت برای ساخت تکنولوژی و انسان ایرانی که خواسته با استفاده از تکنولوژی بین زندگی گذشته و مدرنش یک گسست ایجاد کند.

انسان همان طور که در فضای پیرامونش همراه با حرکت، ذهنش را شکل می‌دهد، فضای زندگی‌اش را نیز می‌سازد (گالافر، ۲۰۰۵). حالا ساخت این فضا از یک سو با اشیاء و ساختمان‌ها و معابر صورت می‌گیرد که عنوان مکان یا فضای کالبدی را دارد و از سوی دیگر فضاها بیشتر اجتماعی-ذهنی توسعه پیدا می‌کنند. می‌توان ارتباط انسان با فضا را دارای بعدی شناختی-حرکتی در نظر گرفت. در چارچوب تحقیقات انسان‌شناسی از خلال نظریات تکامل بین ذهن و بدن نمی‌توان تفکیک قائل شد. مثلاً تکامل ذهن بشر در راستای تکامل دست انسان جهت استفاده از ابزار قرار دارد (پالاسما، ۱۳۹۲).

انسان برای درک موقعیت خود در فضا نیاز به درک بعد زمان دارد. حالا مهم است این درک زمان از خلال بدنش و حرکت آن در فضای پیرامونش یا یک تعریف اجتماعی و زبانی باشد که حس‌هایش را تحت کنترل آورد. انسان با حرکت نفس می‌کشد، درک می‌کند و رفتار خود را شکل می‌دهد (گالافر، ۲۰۰۵)<sup>۳</sup>. دقیقاً انسان بر اساس همین حرکت که درک خود را شکل می‌دهد زمان را نیز درک می‌کند. انسان از خلال ادراکات بدنمندش حرکت اجرام آسمانی، طبیعت و حرکت یک رویداد را درک می‌کند. همراه با بزرگ شدن گروه اجتماعی، انسان نیاز دارد تعریفی ذهنی و پیچیده‌تر از امر زمان داشته باشد. دقیقاً انسان در چارچوب رویکرد ادیان و مدرنیته تعریفی ذهنی-زبانی از امر زمان داده است. ادیان ابراهیمی برای بشر یک خط زمانی با توجه به مبدا آفرینش و مقصد زندگی پس از مرگ با باور به خدای واحد، ترسیم می‌کنند. در این موقعیت انسان احساس وابستگی خود را از گروه اجتماعی خونی به یک جامعه بزرگتر به خاطر باور به خدای واحد ارتقاء می‌دهد. همراه با پیچیده‌تر شدن جامعه، تعریف امر زمان در چارچوب تفکر زبانی، شناخت بدنمند انسان تحت تاثیر قرار می‌گیرد. حالا یا این مفاهیم زبانی و جامعه پیچیده به انسان کمک می‌کند که به انسجام ادراکات حسی خود آگاه شود یا صرفاً با اهمیت دادن به حس بینایی در جهت اهداف ساختار قدرت، سایر حس‌ها را تحت کنترل می‌آورد.

<sup>۱</sup>-Merleaut-Ponty, M

<sup>۲</sup>-Levin, David Michael

<sup>۳</sup>-Gallagher, Shaun



در اینجا، به تغییر درک امر زمان در چارچوب حرکت از مفاهیم کلیسا به مفاهیم مدرنیته توجه می‌شود. مهم‌ترین عملکرد کلیسا در قرون وسطی در چارچوب مفاهیم دین که انسان دارای غایت است، کنترل بدن بوده است. زمان آینده (قیامت) برای کلیسا از اهمیت برخوردار می‌شود تا بتواند با استفاده از حس بینایی که تکاملش در جهت توسعه تفکر زبانی است، بدن و رفتار افراد را برای دوری از گناه کنترل کند.

کلیسا از یک سو به عنوان یک واسطه برای ارتباط برقرار کردن با خداوند نقش ایفا می‌کند و از سوی دیگر به خاطر سود مادی خویش، اجازه نمی‌دهد افراد حتی برای رفع نیازهای مادی خود، از منابع طبیعی استفاده کنند. کلیسا از مردم می‌خواست که به دنیای مادی آن قدر بی‌توجه باشند که دارایی‌های خود را پس از مرگ وقف کلیسا کنند (نوذری، ۱۳۸۷). منظور از کنترل ادراکات شناختی بدنمند این است مفاهیم اجتماعی و فضاهای ساخته شده، اجازه ندهد افراد به انسجام ادراکات حسی خود آگاه شوند و آن‌ها را توسعه دهند. مثلا با یک نگاه پدرسالارانه، امر خوردن و امر جنسی در چارچوب رویکرد کلیسا کنترل می‌شود.

در دیدگاه لوفور<sup>۱</sup>، چگونگی ساخت فضاها می‌تواند ساختار جامعه را شکل بدهد (لوفور، ۲۰۰۹). در چارچوب ساخت فضاها است که با تاکید بر داده‌های حس بینایی، بین بدن و ذهن یک فاصله ایجاد می‌شود. در حالی پدیدارشناسی مانند پالاسما اشاره می‌کند: حتی ادراکات بصری نیز در زنجیره‌ای مرتبط با حس لامسه تکمیل می‌شوند. بدن من به یاد می‌آورد من که هستم و در کجای دنیا واقع شده‌ام. بدن من حقیقتا مرکز جهان ادراکی من است؛ نه به مثابه نقطه کانونی چشم‌انداز (نگاه) به جهان، بلکه به مثابه مکان واقعی ارجاع، حافظه، تخیل و ترکیب (تصاویر ذهنی) (پالاسما، ۱۳۹۵: ۲۱)<sup>۲</sup>. پس هنگامی ما از ادراکات بدنمند انسان سخن می‌گوییم منظور انسجام ارتباطی بین حس‌های شناختی است. در حالی وقتی از شناخت ذهنی-زبانی حرف می‌زنیم منظور اکتفای بیش از حد به داده‌های حس بینایی همراه با نادیده گرفتن انسجام ارتباطی حس بینایی با سایر حس‌ها مخصوصا لامسه است.

در همین راستا کانت تحت تاثیر دین مسیحیت حس‌های شناختی را به دو دسته عقلانی (بینایی و شنوایی) و کالبدی (بویایی، چشایی و لامسه) تقسیم می‌کرد با این باور که حس‌های عقلانی بر حس‌های کالبدی برتری دارند (کرس میر، ۱۳۸۶)<sup>۳</sup>. در چارچوب این تفکر بالطبع برتری ذهن بر بدن، برتری مردان بر زنان در جامعه ساختار پیدا می‌کند. علاوه بر این در چارچوب این تفکر فضاهای کالبدی، فضاهای اجتماعی-ذهنی نیز شکل می‌گیرند. ارتباطات میان گروهی هنگامی شکل می‌گیرد که گروه‌های انسانی دارای فضاهای ذهنی مشترک باشند. دقیقا انسان می‌تواند از داده‌های شناختی حس بینایی و حس شنوایی، به امر کلی برای زندگی اجتماعی گسترده‌تر دست پیدا کند، در حالی داده‌های حس لامسه فردی‌تر هستند.

در دوران پیشامدرن، مهم‌ترین مفهوم انتزاعی، خداوند بوده اما کم کم با شکل‌گیری رنسانس و دوران مدرن و شکل‌گیری جامعه جهانی مفهوم پیشرفت انسان بر روی زمین بدون وابستگی به خداوند بر اساس سرعت تکنولوژی، معنایابی می‌شود. انسان دیگر می‌توانست بدون توجه به باورهایش، با درک مفهوم پیشرفت با گروه‌های انسانی دیگر ارتباط برقرار کند. حالا انسان بایستی زمان آینده که با مفهوم پیشرفت گره می‌خورد، را درک کند. زمان آینده در دوران مدرن به فردای زندگی هر فردی قبل از مرگش وابسته است در حالی زمان آینده در دوران پیشامدرن وابسته به زندگی پس از مرگ انسان است.

<sup>۱</sup>-Lefebvre, H

<sup>۲</sup>-Juhani Pallasmaa

<sup>۳</sup>-Carolyn Korsmeyer

در چارچوب رویکرد ادیان، انسان یا ناچار است رفتار خود را از خلال نگاه پدرسالارانه (نگاه کنترل‌گرایانه کلیسا)، با هدف دوری از گناه و سرافراز شدن در قیامت کنترل کند یا خواهان این باشد یک ارتباط مستقیم با خداوند از خلال درک زمان ابدی برقرار کند و بیشتر به دنبال پرورش حس درونی برای درک خداوند باشد. پس تفاوت است این که برای درک مفهوم انتزاعی خداوند از یک حس درونی یا از صرفاً از حس بینایی (نگاه کنترل‌گر)، حرکت کرد. دقیقاً آگوستین قدیس برای تعریف امر زمان، تأکید بر نفس می‌کند (آگوستین، ۱۳۷۹)<sup>۱</sup>. در همین راستا آگوستین بر این باور است که امکان انحراف کلیسا هم از ایمان وجود دارد (اماتور، ۱۳۶۹). در چارچوب رویکرد مدرنیته هم همه جوامع قادر نیستند با استفاده از داده‌های شناختی حس بینایی و درک زمان حال ابدی، قوانین طبیعت را برای ساخت تکنولوژی کشف کنند، اکثریت ملزم هستند با درک زمان آینده برای صاحبان سرمایه، کار کنند و تصور پیشرفت خود را در ذهن بپروراندند. در این جا است که وقتی انسان صرفاً به دنبال آگاهی بینایی‌محور باشد، کم ساخت فضا بر زمان غلبه می‌کند (لوین، ۱۹۹۳).

یک تفاوت بین جوامع غربی و جوامع دیگر مخصوصاً جامعه ایران وجود دارد. چون ایرانی‌ها در راستای ورود تکنولوژی و مفاهیم غربی به سرزمین‌شان، نه قادر بودند درک خود را از امر زمان در راستای مفاهیم و فضاهای جدید تغییر بدهند و نه قادر بودند روش‌شناسی غربی‌ها را برای استفاده از داده‌های شناختی حس بینایی برای رسیدن به اهداف مشخص به کار ببرند. اما آن‌ها هم تلاش کردند در چارچوب شناخت متمرکز بر داده‌های بینایی حرکت کنند. حتی در چارچوب تفکر غربی مدرن، می‌توان به انواع شکل‌گیری نگاه اشاره کرد. مطمئناً بین نگاه هنرمندانه که بین خود و جهان احساس این همانی را پرورش می‌دهد و نگاه پدرسالارانه که صرفاً به دنبال کنترل رفتار دیگران است، تفاوت وجود دارد. در همین بین می‌توان به تقسیم‌بندی لوین نگاه تصدیق‌گرا و نگاه حقیقت‌گرا اشاره کرد (پالاسما، ۱۳۹۵). نگاه تصدیق‌گرا یک نگاه ثابت و غیرقابل تغییر است در صورتی نگاه حقیقت‌گرا کثرت‌گرا و زمینه‌گرا است (همان: ۴۹).

در رابطه با جامعه ایران می‌توان گفت از یک سو ورود تکنولوژی توسط حاکمیت و از سوی دیگر ورود مفاهیم ترجمه‌شده توسط روشنفکران، فضاهای اجتماعی-ذهنی و مکانی و درک امر زمان تحت تاثیر قرار گرفتند. در این جا مهم است جامعه ایران در برابر گسست مدرنیته آیا صرفاً به واکنش حالا چه مثبت چه منفی اکتفا می‌کند و بیشتر به دنبال تغییر رفتار خویش در راستای فضاها و مفاهیم جدید است یا نه به دنبال آگاه شدن به ادراکات حسی خود با توجه به فضاهای زندگی گذشته خویش است. بالطبع اگر جامعه ایران می‌توانست همانند جوامع غربی، از داده‌های شناختی حس بینایی در چارچوب روش‌شناسی علمی استفاده کند، مطمئناً می‌توانست به تولید سرمایه‌داری دست پیدا کند. در همین راستا نویسنده کتاب صنعت بر فراز سنت از هاجون چنگ استاد کره‌ای دانشکده اقتصاد دانشگاه کمبریج یک نقل قول در رابطه با نوع تقلیدی که غرب از جوامع توسعه نیافته می‌خواهد، دارد: «آن کاری را بکنید که می‌گوییم، نه همان کاری را که ما پیش‌تر کرده‌ایم» (فرهادی، ۱۳۹۸: ۱۰۶۵). جامعه ایران بیشتر با یک نگاه کنترل‌گر فضاهای گذشته و رفتار انسان ایرانی را به نظاره می‌نشیند که تفاوتش را با جوامع غربی و زندگی مدرن دریابد.

هنگامی از ادبیات سخن رانده می‌شود، شاید این تفکر به ذهن برسد که ادبیات صرفاً موقعیت ساختار اجتماع را بازنمایی می‌کند. اما در ادبیات مهم است نویسنده با چه رویکردی روایتش را شکل می‌دهد. مهم است نویسنده کنش، شخصیت یا زمان را محور روایتش قرار می‌دهد. در نظر ریکور در خارج از تجربه زمان انسان وجود ندارد و دقیقاً به خاطر این که ارتباط انسان با زمان در روایت

<sup>۱</sup>-Augustine of Hippo

آشکار می‌شود در نظر ریکور انسان یک حیوان روایی است (ریکور<sup>۱</sup>، ۱۳۹۸). در ادبیات مدرن نویسنده بیشتر با پرداخت به زمان به تجربه بشری در فضاهای مختلف، معنا می‌دهد (بنیامین<sup>۲</sup>، ۱۳۹۰). پس در روایت ارتباط فضا و زمان درهم گره می‌خورد، دیگر در این‌جا تجربه بشری که زمان‌مند است از اهمیت برخوردار می‌شود و نویسنده صرفاً نمی‌تواند در این موقعیت به داده‌های حس بینایی اکتفا کند. نویسنده ناچار می‌شود از یک نگاه با فاصله از یک نگاه کنترل‌گر از یک نگاه تصدیق‌گرا فاصله بگیرد. دقیقاً در این‌جا دیوید هاروی به تجارب عملی زیباشناسی و فرهنگی که مستعد تغییر تجربه فضا و زمان هستند، اشاره می‌کند (هاروی<sup>۳</sup>، ۱۳۹۳).

روشنفکران ایرانی با انقلاب مشروطه خواهان تغییر موقعیت حاکمیت ایران و فضای ذهنی مربوط به آن بودند. آن‌ها می‌خواستند یک فضای اجتماعی-ذهنی بین مردم و حاکمیت که در گذشته بیشتر بر مبنای ارادت بوده دیگر بر مبنای مفهوم قانون شکل بگیرد (کاتوزیان، ۱۳۹۸). پس چگونگی درک زمان در رابطه با مفهوم قانون و ارادت مهم خواهد بود. مهم است نویسنده چگونه روایت خود را در راستای این تغییرات فضایی (اجتماعی-ذهنی) و مکانی شکل می‌دهد.

## یافته‌های پژوهش

### ساخت شهرهای مدرن در ایران

مهم‌ترین اصل ساخت شهرهای مدرن ایران، در دوران پهلوی راه‌سازی است که همراه با سکونت‌دهی عشایر و اصلاحات ارضی و تغییر ساختار قدرت محلی صورت گرفت. در این‌جا فضای ذهنی-اجتماعی مردم طوایف مختلف ایران که ترجیح می‌دادند دور از دسترس برای در امان ماندن از چپاول شاهان زندگی کنند به شدت تحت تاثیر قرار گرفت. درک فضای دولت-ملت برای دگرگونی ساختار اقتصاد به راحتی صورت نمی‌گیرد. از آن‌جا که مردم عادی به راحتی نمی‌توانند با حرکت از مفاهیم انتزاعی حس تعلق را در خود هم نسبت به سایر قومیت‌ها، هم به حاکمیت و هم جهان و مفاهیمش پیروانند.

شهرنشینی و تولید سرمایه‌داری از شاخص‌های مهم مفهوم مدرنیته و فردیت و دولت دموکراتیک از شاخص‌های مهم مفهوم مدرنیسم در جهان غرب هستند. در رابطه با مدرنیته و مدرنیسم در جهان غرب، ما نمی‌توانیم به لحاظ روش‌شناختی مفاهیم آن‌ها را علت و معلولی درک کنیم و بگوییم اول اقتصاد تغییر کرد بعد شهرها ایجاد شدند و سپس فردیت شکل گرفت. چون پایه‌های اولیه فردیت را حتی می‌توان در کتاب اعترافات آگوستین قدیس جست‌وجو کرد که خواهان ارتباطی فردگرایانه با خدا بود (فرهادپور، ۱۳۹۰). جامعه ایران از خلال قدرت و مدیریت صرف سیاسی و دخالت دولت‌های غربی، دچار تغییراتی در تولید اقتصادی و ساخت فضاهای شهری مدرن شده است. در این رابطه کاتوزیان به دولتمردانی چون امیرکبیر و رضاشاه اشاره می‌کند که دولت را موتور توسعه می‌دانستند (کاتوزیان، ۱۳۹۸). این نگاه از بالا به پایین به خاطر فردی بودن نه قانون‌گذار بودن حکومت ایران، در نظر کاتوزیان طبیعی بوده است (همان). اما رفته رفته زمینه شکل‌گیری انقلاب مشروطه با این تفکر بنا شد که روشنفکران بتوانند در تصمیم‌گیری دولت از خلال یک حکومت قانون‌گذار شرکت داشته باشند.

در راستای مدل مدرن شدن حاکمیت ایران، با اصلاحات ارضی و ایجاد چالش در اقتصاد کشاورزی، مهاجرت مردم از روستا به شهرها افزایش پیدا کرد. طبیعی است در اینجا دولت نیاز داشته باشد شهرها را با راه‌سازی و ساخت خیابان گسترش دهد، فضاهای تفریحی ایجاد کند و در این بین به تعداد ادارات بوروکراسی افزوده شود. در دوران پهلوی جامعه ایران با احداث راه‌آهن، ایجاد

<sup>۱</sup>-Paul Ricœur

<sup>۲</sup>-Walter Benjamin

<sup>۳</sup>-David Harvey

بانک‌ها، راه‌اندازی نخستین پروازهای هواپیمایی، ایجاد کارخانه‌های کوچک، مدارس فنی حرفه‌ای و ... رو در رو شد (امیدی، ۱۳۹۵). تغییرات اقتصادی با فروش املاک خالصه شروع شد و سپس فروش نفت، سرعت ساخت شهرها را افزایش داد. به گفته مرتضی فرهادی، خرج حکومت ایران همواره از دخل آن بیشتر بوده است (فرهادی، ۱۳۹۸). از آنجا که تولید صنعتی قابل توجه‌ای در این دوران ساخته نشد و صرفاً یک اقتصاد تجاری از راه فروش منابع طبیعی خام شکل توسعه پیدا کرد. در این موقعیت مردم ناچار به ارتباط برقرار کردن با فضاهای ارتباطی - مکانی جدید بودند. مکان‌های جدید مثل کارخانه، ادارات، کافه و ... فضاهای ارتباطی جدیدی به وجود می‌آورد که مردم بایستی برای معنایابی ارتباطشان با این فضاها درکی متفاوت از گذشته از زمان پیدا کنند تا بتوانند در فضاهای جدید با غریبه‌ها و ساختار جدید قدرت ارتباط برقرار کنند. به هر حال انسان ایرانی قبل از ورود مدرنیته، درک خود را از زمان بر اساس روابط میان فردی با خانواده و طایفه و با توجه به طبیعت به خاطر اقتصاد کشاورزی شکل می‌داده است. حالا باید درک زمان خود را با ساعات کار کارخانه، یا هنگام قدم زدن در خیابان با مواجه شدن با حرکت ماشین‌ها و غریبه‌ها شکل دهد. در این‌جا درک زمان حالِ حال اهمیت پیدا می‌کند و گرنه افراد به راحتی نمی‌توانند رفتار مناسب را در فضاهای جدید داشته باشند و دچار بحران احساسات خواهند شد. در مقابل از یک سو حاکمیت با نگاه از بالا خواهان این بوده که مردم حس تعلق به مفهوم دولت - ملت داشته باشند و از سوی دیگر روشنفکرین به دنبال این بودند که با حرکت از مفاهیم غربی موقعیت حاکمیت را به نفع آزادی‌های فردی، قانون‌خواهی و عدالت اقتصادی تغییر دهند. در این‌جا می‌توان به چالش بین روشنفکرین نیز اشاره کرد که چپ‌گراها از جهت داشتن اندیشه‌های انقلابی مانع تحقق آرمان‌های مشروطه یعنی قانون‌خواهی در نظر گرفته می‌شوند (غنی‌نژاد، ۱۳۹۶). به لحاظ شناختی در این موقعیت طبیعی است از یک سو مردم خود را محتاج دولت برای ایجاد شرایط بهتر اقتصادی زندگی روزمره‌شان بیشتر ببینند و از سوی دیگر سعی در جهت تغییر رفتار خویش در ارتباط با فضا - مکان‌های جدید داشته باشند.

ساخت فضاهای شهری مدرن جهان غرب به فضاهای ذهنی - اجتماعی گذشته‌شان وابسته است. در حالی جامعه ایران از روی اراده تصمیم گرفت برای ساخت شهرهایش از شهرهای مدرن جهان غرب تقلید کند. اولین شهرهای مدرن در دوره حکومت ناصرالدین شاه به دست امیرکبیر صورت گرفت (مدنی‌پور، ۱۳۸۱). مهم است مدیران سیاسی و روشنفکران چگونه ارتباط گذشته و حال را درک می‌کرده‌اند؛ آیا آن‌ها تصور می‌کردند با توجه به تحولات جهانی صرفاً ملزم به هماهنگ بودن با ایده ترقی هستند یا نه نکات مهم ساخت فضاهای شهری باستانی یا فضاهای روستایی را هم درک می‌کردند و آینده ساخت شهرها را مستقل از آن‌ها نمی‌دیدند. برای فهم ویژگی‌های ساختاری شهرهای باستانی ایران باید به دنبال درک این باشیم که چه مفاهیمی در ساخت آن‌ها دخالت داشته است. مهم‌ترین مفاهیم شکل‌دهی به شهرهای باستانی مربوط به ارزش‌های قدسی و دینی بوده است. در همین راستا به لحاظ ساختار اجتماعی بین فضاهای روستایی و شهری همبستگی وجود داشته است. و از آن‌جا که ساختار قدرت و سیاسی با مفاهیم دینی و قدسی پیوند داشته، شهرها نیز وابسته به تغییرات سیاسی بودند. مهم‌ترین بعد شهرها ارتباط به جغرافیا دارد که شهرهای باستانی ایران با ارتباط نزدیک به طبیعت و بر مبنای اقلیم شکل می‌گرفتند (فاضلی، ۱۳۹۳). بنابراین ساخت شهرهای مدرن بدون توجه به درک قوانین شهرهای سنتی در ارتباط با ایده ترقی و تقلید از شهرهای مدرن غربی، شکل گرفتند. مهم‌ترین نکته برای درک روایی از زمان ما نیاز داریم بین فضاهای شهری مدرن و شهرهای باستانی ارتباطی تنگاتنگ وجود داشته باشد. در غیر این صورت فهم زمان در فضاهای شهری مدرن دچار مشکل شناختی می‌شود که می‌توان از خلال آشنایی با روایت نویسندگان با چگونگی این بحران شناختی آشنا شد. برای فهم درک زمان حالِ حال، حال گذشته و حال آینده (ریکور، ۱۳۹۸) از خلال روایت، ما نیاز به مفاهیم گذشته، و هویت افراد در فضاهای شهری تاریخی و مدرن داریم. هنگامی ساخت شهرهای مدرن با ایده تخیل

مدرنیستی شکل می‌گیرد به راحتی ارتباط تنگاتنگ با جغرافیا و اقلیم با مفاهیم دینی و قدسی گذشته با ساختار اجتماعی و اقتصادی گذشته قطع می‌شود و فضاهای شهری متفاوتی را به وجود می‌آورد. تخیل مدرنیستی هم دارای مفاهیمی حالا هر چند ترجمه از مفاهیم جهان غرب است که درک آن‌ها نیاز به شناخت روش‌شناسی علمی دنیای غرب دارد. مهم است با چه رویکردی از مفاهیم تخیل مدرنیستی برای ساخت فضاهای شهری (اجتماعی، سیاسی، عمومی و ...) مدرن در ایران استفاده شده است. ظاهراً رویکرد ملی‌گرایی، اقتصادی بازار آزاد و رویکرد انقلابی چپ‌گرا از مهم‌ترین رویکردها بوده است. مهم است نویسنده آیا روایت خود را بر مبنای موقعیت مردم شکل می‌دهد یا با حرکت از مفاهیم ترجمه شده و موقعیت حاکمیت ایران، با فاصله، کنش مردم را مورد بررسی قرار می‌دهد.

### بوف کور و چگونگی شکل‌گیری فردیت و درک امر زمان

صادق هدایت در سال ۱۲۸۱ در یک خانواده اشرافی به دنیا آمد اما در دوران استبداد رضاشاه زندگی کرد. وابستگی خانواده‌های اشراف به شاه به خاطر نبود طبقه اریستوکراسی، موقعیتی به شاه می‌داده که قادر به گدا کردن یک ثروتمند بود (کاتوزیان، ۱۳۸۰). طبیعی بوده که به خاطر زیر نظر بودن این خانواده‌ها آن‌ها در تربیت کودکان‌شان سخت‌گیری در جهت آزادی فردی داشته باشند (بهارلویان، ۱۳۷۹). مشروطه موقعیتی فراهم می‌کند که این فضا شکسته شود و مردم قادر شوند زمان آینده بر مبنای پیشرفت غربی همراه با امنیت در برابر حاکمیت از خلال قانون را درک کنند. حاکمیت ایران نیز در دوران مشروطه‌خواهی و استبداد، هدف خود را نوسازی فضاهای شهری مخصوصاً هسته شهر مدرن یعنی تهران، قرار داده بود. در این راستا ساخت شبکه ارتباطی شهرهای قدیم و جدید از اهمیت برخوردار می‌شود. از آن‌جا که شبکه ارتباطی نشان می‌دهد که ساختار شناخت ایرانی‌ها چگونه شکل گرفته بود و چگونه با ساخت شبکه ارتباطی جدید، مورد تهاجم قرار گرفت. شهرهای سنتی ایران بر مبنای امنیت و اقلیم شکل گرفته بودند، طبیعی است که شکل هندسی منظمی نداشته باشند (سلطان‌زاده، ۱۳۷۳). در نظر گرفتن مساله امنیت باعث شده بود که معابر باریک و تنگ شکل بگیرند. خانه‌ها هم در معابر فرعی با دیوارهای بلند ساخته می‌شدند (قریب، ۱۳۷۴). در دوره قاجار به تقلید از شهرهای غربی با نگاهی از بالا به سمت ساخت فضای باز و تشکیل میدان‌ها و خیابان‌ها رفت (فقیه، ۱۳۵۶). کم‌کم محلات در این دوره در کنار باغ‌های اعیانی و سفارت‌خانه‌ها هم شکل گرفت (سعیدینیا، ۱۳۷۰). علاوه بر جدایی طبقات غنی و فقیر، خانه‌ها در حاشیه معابر اصلی ساخته شدند. شهر هم کم‌کم تا حکومت پهلوی اول به خاطر افزایش جمعیت، به خارج از حصار شاه‌طهماسبی گسترش یافت (حبیبی و اهری، ۱۳۷۸). در حکومت پهلوی پدیده خیابان و هتل‌ها و کافه‌ها مشرف به آن منجر به شکل‌گیری رفتارهای اجتماعی جدید شد. برای ایرانی‌ها قبل از تجدد رضاشاه، زمان بر اساس چرخش زمین و خورشید معنایی می‌شد آن‌ها با غروب خورشید به خانه‌های خود می‌رفتند اما با توسعه خیابان مخصوصاً خیابان لاله‌زار در دوره پهلوی تغییرات اساسی به لحاظ مدرنیزاسیون صورت گرفت که با تاریخ شدن هوا راسته این خیابان با دسترسی سواره، روشنایی و ویتترین مغازه‌ها جولانگاه آشنایی از جامعه بود که با نگرشی کاملاً متفاوت از جامعه سنتی به این خیابان وارد می‌شدند. در فضایی که شهرها بر مبنای تجددگرایی ساخته می‌شدند به گفته عابدینی روشنفکران ایرانی به دنبال هویت و امنیت بودند که در اواخر قاجار رو به نوشتن رمان تاریخی آوردند که صادق هدایت هم در این فضا آثاری را پدید آورد (میرعابدینی، ۱۳۷۷). هدایت علاوه بر این که در جست‌وجوی هویت فردی و ملی وابسته به تاریخ گذشته ایران بود، به دنبال فهم چگونگی آفرینش انسان نیز بود. از آن‌جا که می‌خواست باورهای دینی را به چالش بکشد. او به رویکرد وجودشناسی (اگزیستانسیالیسم) علاقه دارد. برای همین او در ۲۲ سالگی رباعیات خیام را در تهران به چاپ رساند و بعد از آن کتاب‌های ژان پل سارتر و کافکا را ترجمه کرد. ارتباط ایرانی‌ها اهل فکر در طول تاریخ قبل از توسعه‌یافتگی بر مبنای آثار ادبی با

رویکرد وجودشناسی و عرفانی بوده است. این موضوع نشان می‌دهد رویکرد وجودشناسی راهی برای برون رفت از تعصبات قومی و تعدد زبانی برای ایجاد رابطه در نظر گرفته می‌شده است. در رابطه با تغییر فضای زندگی از روستانشینی و شهرهای باستانی، درک زمان و فضا به شکلی دیگر، از اهمیت برخوردار می‌شود. اما ساخت فضاهای شهری با نگاهی از بالا، بدون در نظر گرفتن تجربه زیسته افراد، می‌تواند از یک سو ساختار ذهن‌شان را دچار اختلال کند و از سوی دیگر قادر نباشند نسبت به فضاهای جدید حس تعلق برای یادگیری قوانین و رفتارهای جدید پیدا کنند.

در زمان بوف کور برای هدایت درک زمان حال ابدی از اهمیت برخوردار است. دقیقاً فهم زمان حال ابدی فرد می‌تواند موقعیتی فراهم کند که با حس درونی خود به لحاظ وجودشناسی روبرو شود. هر کدام از زمان‌ها انسان را وارد درک یک فضا می‌کند. هنگامی فردی خودش را در زمان حال گذشته در نظر می‌گیرد، خاطرات او در ذهن مانور می‌دهند در حالی زمان حال آینده او را مجبور به تصور و خیال می‌کند.

حال ابدی برای ایرانی‌ها در ارتباط با شاه هم که مردم به او ارادت همراه ترس داشته‌اند، می‌توانسته شکل بگیرد. چون اغلب مردم نه می‌توانستند ارتباط مستقیم و رو در رو و نه ارتباطی با میانجی قانون با شاه داشته باشند. حرف شاه در ایران برابر با یک حکم قطعی بوده است. بنابراین طبیعی بوده فرد ایرانی موقعیت خودش را در برابر شاه یک موقعیت آغشته به ابهام همراه با ترس و ارادت درک کند. در مقابل با خداوند هم نمی‌توان ارتباط مستقیم داشت، برای همین این ارتباط هم می‌تواند آغشته به ابهام همراه با ترس و شور باشد. حالا در درک این زمان حال ابدی که هم می‌توان با خداوند هم با شاه هم با وجود خود روبرو شد چگونه این فضا شناخته می‌شود. بین فرد و خداوند یا فرد و شاه یا فرد با وجود خودش چه قوانینی وجود دارد؟ دقیقاً با کشف این قوانین می‌توان کم کم به شناخت نزدیک شد. اما ظاهراً هدایت در بوف کور به دنبال شناخت نیست او صرفاً می‌خواهد با خود برای برانگیختن احساساتش روبرو شود.

در ایران، دین اسلام موقعیتی فراهم کرد که مردم بتوانند ارتباط خود را با خداوند از خلال قوانین فقهی برای کنترل رفتار خود درک کنند. این ارتباط دینی در کنار فضای اجتماعی با شاه و قومیت، کم کم توسعه یافت. قوانین فقهی ارتباط تنگاتنگی با زندگی روزمره دارند، بنابراین طبیعی است مردم آن‌ها را آغشته با قوانین طایفه‌ای خود درک کنند. در این‌جا مردم ارتباط خود را با شاه مبهم درک می‌کردند در حالی واسطه بین رفتار آن‌ها و خداوند قوانین فقهی حاکم شد. درک حال ابدی در این‌جا مورد چالش قرار می‌گیرد، چون از یک سو فرد باید از قوانین فقهی که در زندگی روزمره وابسته به طایفه رسوخ کرده عبور کند و از سوی دیگر باید ارتباطش با شاه را مورد بازبینی قرار دهد و مانند یک شهروند بدانند ناچار به یادگیری قوانین در برابر حاکمیت است.

در بوف کور زمان حال ابدی از اهمیت برخوردار است. در شروع داستان راوی بین خود و مردم یک فاصله ایجاد می‌کند. در نظر او فهم زمان حال ابدی فرد را دچار درد می‌کند که ناچار می‌شود برای فراموشی این درد به افیون و شراب پناه ببرد. او می‌خواهد خودش را در با حس درونی و درک زمان حال ابدی بشناسد. هدایت مردم عادی را بیشتر رها شده بر اساس غرایزشان می‌بیند که با مفاهیم قوانین فقهی با یکدیگر برای شکل دادن به رفتارشان سخن می‌گویند. هدایت قادر است خود را درون احساس کند در حالی مردم با یک نگاه کنترل‌گر رفتارها را می‌سنجند. اما او نیز ظاهراً با نگاه در حال سنجش رفتار مردم است. هر چند نگاه هدایت به عنوان نویسنده یک نگاه کنترل‌گر نیست، بلکه نگاه او به رفتار مردم، همراه با حس درونی خودش هست.

فهم درک حاکمیت قانون وابسته به ساخت فضاهای شهری کاری و توسعه اقتصادی است که در دوران قاجار و پهلوی اول بیشتر توسعه بر مبنای ساخت فضای عمومی مثل خیابان، میدان و ساخت فضاهای تفریحی مثل باغ‌ها و کافه‌ها بوده است. در این فضاها

مردم بیشتر با یکدیگر برای اهدافی چون تماشا، گفت‌وگو و لذت بردن، ارتباط برقرار می‌کنند در حالی در غرب مردم با شروع مدرنیته ناچار بودند در فضاهای کاری قرار بگیرند و با قوانین طاقت‌فرسا کار کنند. کار کردن در فضاهای کاری مثل کارخانه، فرد را با زمان حالِ حال رو در رو می‌کند که ناچار است علاوه بر یادگیری تکنیک‌های تکنولوژی با دیگران هم همکاری کند. در حالی مدل توسعه‌ی ایرانی موقعیتی فراهم می‌کند که افراد بیشتر در فضای گفت‌وگو در فضاهای کافه و خیابان تا در فضای اقتصادی برای کار قرار بگیرند. در اینجا امکان خصومت بین روشنفکران و حاکمیت به وجود می‌آید که چرا به آن‌ها آزادی بیان داده نمی‌شود، در حالی آن‌ها نسبت به مدل فضاسازی مدرن کمتر انتقاد دارند. در دوران پس از شکست مشروطه در دوره رضاشاه فضای استبدادی وجود داشته که هدایت این فضای تاریک سیاسی را حس کرده است. درک زمان گذشته و آینده در چارچوب وابستگی‌های قومی و طایفه‌ای نه در چارچوب دولت-ملت برای مردم عادی امکان‌پذیر بوده و حالا هدایت در زمان بوف کور نشان می‌دهد که درک زمان گذشته و آینده آنقدرها برایش اهمیت ندارد. او خواهان این است شخصیت داستانش را در جهت فهم زمان حالِ ابدی همراه با حس درونی، شکل دهد. او برای نشان دادن این که از زمان حالِ ابدی حرف می‌زند به مفاهیم ماوراطبیعه، انعکاس روح، برزخ، روز ازل و ... اشاره می‌کند. مفاهیمی که به ارتباط انسان‌ها در زندگی اقتصادی-اجتماعی مدرن در چارچوب دولت-ملت وابسته نیستند. مهم است هدایت می‌خواهد از خلال درک زمان حالِ ابدی به چه چیزی دست پیدا کند یا چه چیزی را مورد سوال و چالش قرار دهد؟ آیا او می‌خواهد ارتباطش با خداوند یا شاه یا حتی با بدن خودش که با ابهام روبروست را بشناسد و قوانین ارتباطی آن‌ها را کشف کند یا نه می‌خواهد از آن‌ها عبور کند؟ او دقیقاً مشتاق ساخت یک فضای موهوم است که در آن با زیبایی، لذت محض روبرو شود. او به صورت نمادین نشان می‌دهد در گرداب تاریکی با یک دختر زیبا که نباید به دنیای زمینی تعلق داشته باشد، روبرو شده است. او می‌گوید: دختر جوان -نه یک فرشته آسمانی جلو او ایستاده... چشم‌های مهیب افسون‌گر... این آینه جذاب همه هستی مرا تا آن جایی که فکر بشر عاجز است به خودش کشید... هرگز نمی‌خواستیم او را لمس بکنم، فقط اشعه نامرئی که از تن ما خارج و بهم آمیخته میشد کافی بود... او یک وجود برگزیده بود... فقط یک نگاه او کافی بود که همه مشکلات فلسفی و الهی را برایم حل کند (هدایت: ۱۳۱۵). هدایت با این توصیفات یک مقایسه بین درکش از زمان حالِ ابدی و حالِ حال در زندگی روزمره انجام می‌دهد. در حالِ ابدی بدون شناخت قوانینش بدون این که فردی مانعش باشد می‌تواند ابهام، آسودگی و زیبایی را تجربه کند در حالی در زمان حالِ حال باید با بدن واقعی روبرو شود. انگار شخصیت بوف کور که خواهان حس درونی خویش است، می‌خواهد با چشمانش از دور لمس کند.

دقیقاً پل ارتباطی حاکمیت و مردم به راحتی قانونمند نمی‌شود وقتی از یک سو حاکمیت قدرت صرف در ساخت فضاهای شهری را دارد و از سوی دیگر مردم بدون فشار ارتباطی رو در رو و بدون مسولیت می‌توانند، احساسهای متنوعی از ترس تا لذت و شور را هم در درون در این فضای مبهم تجربه کنند. راوی بوف کور همان طور که شخصیت داستانش را حول زمان حالِ ابدی می‌پردازد، نشان می‌دهد چرا ناچار شده از دیگری و اجتماع فرار کند و در گرداب تاریکی که لذتی کشنده دارد، زمان حالِ ابدی را ترجیح دهد. در اینجا می‌توان با مفاهیم و روش‌شناسی راوی روبرو شد. او می‌خواهد رفتارها و باورهای خود را بر مبنای رویکرد وجودشناسی با ارتباط برقرار کردن با زمان حالِ ابدی معنایی کند. او می‌خواهد در درون خود را از خلال احساسات مبهم، حس کند. درحالی او برای شناخت دیگری از روش‌شناسی عقل‌گرایی استفاده می‌کند. عقل‌گرایی به این معنی که باور داشته باشیم حقیقتی در بیرون وجود دارد که خواهان شناخت و کشفش شویم. شخصیتی که هدایت در داستانش با در نظر گرفتن زمان حالِ ابدی می‌سازد، هنگامی می‌تواند در شهر کنار سایر آدم‌ها قرار بگیرد که از احساسات مبهم بگذرد. اما او ترجیح می‌دهد در حاشیه شهر قرار بگیرد و سعی کند برای خود سرگرمی نقاشی روی قلمدان علاوه بر خوردن شراب و کشیدن افیون بسازد.

شخصیت داستان هدایت به این اشاره می‌کند و بیشتر از نقاشی روی قلمدان خلاقیت ندارد. مهم‌ترین اصل در ارتباط با درک زمان، شکل‌گیری فردیت است، چون تجربه زیسته به صورت کلیت درک می‌شود. هنگامی یک فرد در مزرعه سال‌ها کار کرده، او به راحتی می‌تواند ارتباطش با طبیعت، با خاکی که باید به آن آب و کود دهد و همچنین ارتباطش با انسان‌های دیگر که روی مزرعه کار می‌کنند، را به صورت یک کلیت وابسته به طبیعت و گذشته درک کند. اما همین فرد اگر یکدفعه در فضای ناآشنا مثل کارخانه قرار بگیرد، مطمئناً احساس گم‌گشتگی چه با وسایل کار، چه با زمان کار و چه با بدن خود و افراد دیگر پیدا خواهد کرد. در ارتباط با درک زمان حال ابدی هم همین موقعیت قرار دارد فرد باید خود را در ارتباط با المان‌های آن از خلال یک مفهوم مثلاً خداوند یا روح طبیعت، یا وجود خود، شناسایی کند در غیر این صورت فرد احساس سرگشتگی خواهد داشت. شخصیت داستان هدایت در ارتباط با زمان حال ابدی ظاهراً مانند یک گمگشته است که در یک فضا-زمان بی‌کران رها شده و قادر به تشخیص خود بر اساس قوانینی که بتوان درباره آن‌ها حرف زد، نیست. در فضای درک زمان حال ابدی شخصیت داستان، حس‌هایش مخصوصاً حس‌های کالبدی چشایی، بویایی و لامسه‌اش به تجربیاتی متفاوت از تجربه زیستی اجتماعی که در آن زندگی می‌کند، می‌رسد که قادر نیست آن‌ها را بر اساس مفاهیمی برای ارتباط با دیگران معنایی کند. دقیقاً از شناخت حس‌های کالبدی به راحتی کدبندی نمی‌شوند و صرفاً به صورت احساسات می‌شود آن‌ها را بیان کرد. در نتیجه هدایت در اثرش در ارتباط با زمان حال ابدی به دنبال این نیست که قوانین زیباشناسانه طبیعت یا قوانین فیزیکی طبیعت کشف شود. او ترجیح می‌دهد حتی آن فرشته آسمانی که شخصیت داستانش او را می‌پرستد، عجولانه بکشد تا از شر احساسات متناقض هم راحت شود. گویی شخصیت داستان هم از نزدیک شدن به آن زن هم از حس لذت به وحشت می‌افتد. او می‌گوید: «هر چه به صورتش نگاه کردم مثل این بود که او به کلی از من دور است، ناگهان حس کردم که من به هیچ وجه از مکونات قلب او خبر نداشتم و هیچ رابطه‌ای بین ما وجود نداشت (همان: ۲۵). در دنیای واقعی ارتباط بین زن و مرد قوانین خاص خود را دارد. با ساخت شهرها و توسعه‌یافتگی و یادگیری مفاهیم غربی ارتباط سنتی زن و مرد هم مورد چالش قرار گرفت. قطعاً زنی که بخواهد از فضای خانه و مزرعه وارد فضاهای عمومی شهر، کافه و کار شود به راحتی نمی‌تواند در ارتباط با فضاهای جدید منبت گذشته خود را فراموش کند و به فردیتی متفاوت دست پیدا کند. زنی که در مزرعه و فضاهای سنتی به راحتی رفت و آمد می‌کرده حالا در فضاهای جدید دچار احساس شرم، حیا و گناه می‌شود که تفسیر عرفی از قوانین فقهی در تشدید آن می‌افزاید. چون او با مردهای غریبه بیشتری در فاصله کمتری ناچار به حرکت و ارتباط می‌شود. در صورتی زن دچار چنین احساساتی نخواهد شد که خودش را بی‌پروا به این فضاهای جدید بسپرد و اجازه دهد مردهایی که خود را سوژه می‌پندارند هر برخوردی که قدرت‌شان می‌گوید با او انجام دهند.

شخصیت داستان هدایت بین زمان حال ابدی و دنیای واقعی در حال دست و پا زدن است او می‌گوید: در این لحظه افکارم منجمد شده بود، یک زندگی منحصر به فرد عجیب در من تولید شد، چون زندگی من مربوط به همه هستی‌هایی میشد که دور من بودند به همه سایه‌هایی که در اطرافم می‌لرزیدند و وابستگی عمیق و جدایی ناپذیر با دنیا و حرکت موجودات و طبیعت داشتم و به وسیله رشته‌های نامرئی جریان اضطرابی بین من و همه عناصر طبیعت برقرار شده بود... من قادر بودم به آسانی به رموز نقاشی‌های قدیمی به اسرار کتاب‌های مشکل فلسفه به حماقت ازلی اشکال و انواع پی ببرم زیرا در این لحظه من در گردش زمین و افلاک، در نشو و نمای رستنیها و جنبش جانوران شرکت داشتم. گذشته و آینده دور و نزدیک با زندگی احساساتی من شریک و توأم شده بود (همان: ۳۱). او در این فضا قادر نیست و نمی‌خواهد به قوانین زیباشناسی، فیزیکی یا حتی قوانین میان فردی بین زن و مرد پی ببرد و کم کم آن‌ها را با توجه به شناخت متفاوت خویش با مفاهیمی جدید بیان کند. او در این موقعیت ترجیح می‌دهد نقاش مردها باشد و



خودش را به مرگ بسپرد تا نیاز نداشته باشد که دچار چالش درک قوانین ارتباط انسان با مرگ یا انسان‌ها یا حتی حس‌های شناختی‌اش شود.

ظاهراً انسان با درک قوانین ارتباط میان فردی بین زن و مرد، قوانین بین افراد و حاکمیت، قوانین بین انسان و دنیای اشیاء، تکنولوژی و مکان‌ها می‌تواند به سمت زندگی حرکت داشته باشد. در غیر این صورت فرد نمی‌تواند به ارتباطات خود در ابهام شکل دهد. شخصیت داستان هدایت هنگامی تنها با زمان حال ابدی در ارتباط است، هنگامی که در واقعیت با چیزی، کسی در ارتباط مستقیم قرار ندارد و مجبور نیست کنشی انجام دهد دارای احساسات شگرفی است اما به محض روبرو شدن با دنیای مادی دچار وحشت می‌شود چون قادر به کنترل آن با کشف قوانینش نیست: من نمی‌دانم کجا هستم و این تکه آسمان بالای سرم یا این چند وجب زمینی که رویش نشسته‌ام مال نیشابور یا بلخ و یا بنارس است - در هر صورت من به هیچ چیز اطمینان ندارم. من از بس چیزهای متناقض و حرف‌های جور بجور شنیده‌ام و از بسکه دید چشم‌هایم روی سطح اشیاء مختلف ساییده شده - این قشر نازک و سختی که روی پشت آن پنهان است، حالا هیچ چیز را باور نمی‌کنم - به نقل و ثبوت اشیاء، به حقایق آشکار و روشن همین الان هم شک دارم - نمی‌دانم اگر انگشتهایم را به هاون سنگی گوشه حیاطمان بزنم و از او بپرسم آیا ثابت و محکم هستی در صورت جواب مثبت باید حرف او را بارو بکنم یا نه... گذشته، آینده، ساعت، روز، ماه و سال همه برایم یکسان است... زندگی من یک فصل و حالت داشته - مثل این است که در یک منطقه سردسیر و در تاریکی جاودانی گذشته است و در صورتی که میان تنم همیشه یک شعله میسوزد و مرا مثل شمع آب می‌کند (همان: ۵۹).

## نتیجه‌گیری

در این مطالعه ارتباط برقرار کردن انسان با جهان پیرامون و دیگری از اهمیت برخوردار است. انسان دارای یک زندگی اجتماعی است که از یک سو برای احساس امنیت در جهان پیرامونش ناچار است فضای زندگی خود را بسازد و از سوی دیگر برای هماهنگ شدن با سایر انسان‌ها بایستی بر اساس مفاهیمی مشخص برای معنابخشی به تجربه زندگی‌اش توافق کند. پس ما از یک سو با فضاهای مکانی روبرو هستیم که انسان برای اهلی کردن فضا و احساس امنیت خویش آن‌ها را می‌سازد و از سوی دیگر برای مشخص کردن فضاهای ساخته شده و طبیعی، مفاهیمی در جامعه شکل می‌گیرد که متفکرین علوم اجتماعی آن‌ها را به فضاهای اجتماعی -ذهنی، تقسیم می‌کنند. مهم‌ترین اصلی که به تقسیم‌بندی فضاها و موقعیت‌یابی انسان در فضاها کمک می‌کند، تعریف امر زمان است. تعریف امر زمان وابسته به این است که انسان بر چه اساسی و مبنایی می‌خواهد موقعیت خود را در جهان پیرامونش معنا یابی کند. به هر حال ذهن انسان در دوران تکاملش به گونه‌ای شکل گرفته که قادر است تغییرات را احساس و درک کند. فهم و درک این تغییرات تعریف انسان از امر زمان را در طول تاریخ تحت تاثیر قرار داده است. از آن‌جا که انسان همراه با حرکت در جهان پیرامونش، تغییر و حرکت خود و جهان پیرامونش را مبنای تعریف امر زمان قرار داده است. همان‌طور که می‌دانیم فهم و درک امر زمان بر اساس حرکت اجرام طبیعی در تولید اقتصادی عشایر-کشاورزی از اهمیت برخوردار بوده است. اما انسان هر چقدر گروه اجتماعی‌اش توسعه پیدا کرده و وابستگی مستقیم‌اش به طبیعت کاهش پیدا کرده، تعریفش از امر زمان نیز انتزاعی‌تر شده است. انسان از خلال مفاهیم دینی، خصوصاً ادیان ابراهیمی توانسته موقعیت خود را در جهان پیرامونش با تعریف امر زمان، به شکلی متفاوت معنا یابی کند. بدیهی است مفاهیم دینی، تعریف ادیان از امر زمان، نه تنها فضاهای اجتماعی، ذهنی - مکانی انسان را در طول تاریخ تغییر داده‌اند بلکه چگونگی استفاده از حس‌های شناختی برای ارتباط برقرار کردن با جهان پیرامون و دیگری را نیز تحت تاثیر قرار داده‌اند.

برای شناخت چگونگی ارتباط انسان با جهان پیرامونش، هم می‌توان حرکت را از مفاهیم یا بدن و حس‌های شناختی قرار داد. از آن‌جا که نگارنده رویکرد پدیدارشناسانه در این مطالعه دارد، در ابتدا بدن و حس‌های شناختی انسان را در نظر می‌گیرد. اما حتی اگر با حرکت از رویکرد پدیدارشناسانه، در ابتدا بدن و حس‌های شناختی‌اش را برای ارتباط برقرار کردن با فضاهای زندگی‌اش در نظر بگیریم، خواه‌ناخواه برای معنایابی موقعیت انسان و تجربه گسسته‌اش نیاز به تعریف امر زمان داریم که مفهومی اجتماعی و ذهنی است. دقیقاً مفهومی که تفکر مدرن غربی آن را دگرگون کرد و توانست به شکلی دیگر از داده‌های شناختی حس‌ها در جهت اهدافش خصوصاً پیشرفت و کنترل طبیعت و بدن استفاده کند. به هر حال در رویکرد پدیدارشناسانه بدن و ذهن را در راستای یکدیگر در نظر گرفته می‌شوند. مهم‌ترین انتقاد رویکرد پدیدارشناسی به مدرنیته در این است که تفکر مدرن صرفاً به حس بینایی به خاطر نقشش در ادراک زبانی، اهمیت داده است و داده‌های حس‌های دیگر چون به راحتی نمی‌توان آن‌ها را کدبندی کرد، نادیده گرفته می‌شوند. علاوه بر این در این موقعیت انسجام ارتباطی حس‌ها نیز نادیده گرفته می‌شود و فضا بر زمان غلبه پیدا می‌کند (پالاسما، ۱۳۹۵). منظور از زمان، تجربه زیسته انسان در گذشته است. البته جوامع غربی با اهمیت دادن به داده‌های حس بینایی توانستند با استفاده از روش‌شناسی علمی به کشف قوانین طبیعت برای ساخت تکنولوژی و تا اندازه‌ای کنترل طبیعت و بدن انسان دست پیدا کنند.

در همین راستا ژانر رمان نیز در غرب شکل گرفت. در ژانر رمان، نویسنده تلاش می‌کند موقعیت انسان را در زندگی روزمره نه به عنوان قهرمان در نظر بگیرد و متوجه باشد که انسان در زندگی روزمره در ارتباط با تغییر تعریف امر زمان همراه با تغییر تولید اقتصادی، نوع حاکمیت و ارزش‌ها و باورها، چگونه موقعیت خود را معنایابی می‌کند و حس‌ها و احساساتش چگونه تحت تاثیر قرار می‌گیرند. گویی انسان در زندگی مدرن دیگر به راحتی نمی‌تواند امر زمان را نه بر مبنای بدن و حرکت اجرام طبیعی و نه باورها و ارزش‌های دینی که با احساساتش گره می‌خورد، تعریف و تجربه زیسته‌اش را معنادار کند. زمان در دنیای مدرن که به خاطر مفهوم پیشرفت به زمان آینده وابسته می‌شود، به نظر می‌رسد در خارج از ذهن و بدن انسان قرار دارد که اگر انسان در جهت پیشرفت تلاش نداشته باشد، او را به راحتی نابود می‌کند. در حالی در چارچوب تفکر دینی، انسان اگر گناه می‌کرده، فرصت توبه و بازگشت به خدا را نیز داشته است. پس مهمترین اصل در ژانر رمان، پرداختن به امر زمان با تعریف مدرن آن است.

موقعیت جامعه ایران با جوامع غربی متفاوت است. اما ما ناچاریم موقعیت جامعه ایران را با توجه به تغییرات مدرن جوامع غربی در نظر بگیریم. از آن‌جا که از یک سو حاکمیت ایران با ثروت منابع طبیعی سرزمین ایران، توانست با تحکم مدرنیته را وارد ایران کند و از سوی دیگر روشنفکرین مفاهیم جوامع غربی را با این باور ترجمه کردند که انسان ایرانی ناچار است از زاویه دید غربی‌ها، موقعیت خود را معنایابی کند و به مفاهیم فرهنگی مردم ایران، برچسب سنت با رویکرد انتقادی بزنند. طبیعی است در این‌جا ارتباط بین فضاهای زندگی گذشته و مدرن و مفاهیم فرهنگی و مفاهیم جوامع غربی درک نشود و انسان ایرانی یک گسست ذهنی-فضایی و زمانی را تجربه کند. بنابراین در موقعیت ایران، روشنفکرین به شناخت مفهومی-زبانی در رابطه با شناخت حسی-بدنمند ارزش بیشتری قائل می‌شوند. در همین راستا می‌بینیم نویسنده ایرانی هنگام پرداخت روایت نیز قادر نیست موقعیت انسان را با حرکت از حس‌های بدنمندی در نظر بگیرد و بخواهد تجربه‌اش را با پرداختن به امر زمان معنادار کند. علاوه بر این تغییر تعریف امر زمان در تفکر مدرن غربی نیز به راحتی درک نمی‌شود. ظاهراً برای نویسنده ایرانی یادگیری مفاهیم مدرن از درک تغییر تعریف امر زمان در تفکر مدرن اهمیت بیشتری دارد. همان‌طور که برای حاکمیت ایران تغییر فضاهای زندگی انسان ایرانی از بالا با تحکم در جهت ساخت مفهوم دولت-ملت تا درک روش‌شناسی غرب برای تغییر تولید اقتصادی اهمیت بیشتری دارد. برای همین مدرنیته ایرانی نه

تنها باعث نشد جامعه ایران به کشف قوانین طبیعت برای تولید سرمایه‌داری دست پیدا کند، بلکه ساخت فضاهای مدرن همراه با نادیده گرفتن کامل فضاهای گذشته بوده است. چون آن‌ها از خلال نگاه مدرنیته و با فروش نفت، خواهان به حقیقت پیوستن تصور خود از آینده شدند. البته روشنفکران ایرانی از خلال انقلاب مشروطه خواهان این شدند فضای اجتماعی-ذهنی بین حاکمیت و مردم را با قانون‌خواهی تغییر دهند. این در حالی است که حاکمیت ایران قدرت بیشتری در اجرای تغییر فضاهای گذشته با ورود مدرنیته به دست آورد. این پارادوکس منجر به این امر شد که انسان ایرانی صرفاً به دنبال تغییر رفتار خود در راستای فضاهای جدید ذهنی-اجتماعی و مکانی شود. در این موقعیت نگاه کنترل‌گر و نگاه تصدیق‌گرا خواه‌ناخواه شکل می‌گیرد که بین رفتار انسان ایرانی و رفتار انسان غربی یا بین انسان بی‌دین و انسان با دین یا بین رفتار زنانه و رفتار مردانه، مقایسه صورت بگیرد.

در کل می‌توان گفت در زندگی پیشامدرن موقعیت حاکمیت ایران، دین اسلام (رویکرد فقهی) و تولید عشایری-کشاورزی و تجارت با توجه راه‌های ارتباطی ایران برای ساخت فضاهای زندگی و تعریف امر زمان مهم بوده است، با تغییرات مدرن در ابتدا موقعیت حاکمیت به خاطر استفاده مطلق از ثروت منابع طبیعی، تحت تاثیر قرار گرفت. درست است روشنفکرین به لحاظ ذهنی خواهان حاکمیت قانون و داشتن آزادهای فردی-سیاسی بودند، اما اراده مطلق حاکمیت در تغییر فضاهای زندگی، این احساس را به مردم عادی داد که زندگی روزمره آن‌ها وابسته به تصمیم حاکمیت است. طبیعی است که تعریف امر زمان هم وابسته به ارتباط مردم و حاکمیت، حاکمیت و روشنفکرین تعریف شود. در این‌جا ساده نخواهد بود که ذهنیت مطلق حاکمیت حتی با مدرن شدن فضاهای زندگی از بین برود و انسان ایرانی سرنوشت خود را وابسته به حاکمیت درک نکند. برای همین روشنفکرین اغلب تصور می‌کردند آن‌ها مسوول مردم در برابر حاکمیت برای دفاع از حقوق‌شان هستند.

صادق هدایت در بوف کور و سایر آثارش، رویکردی انتقادی به مفاهیم دینی و مفاهیم فرهنگی دارد؛ او آن‌ها را به خاطر وابستگی‌شان به مفاهیم دین سنتی و ارضای نیازهای بدنمندان از خلال اجرای نقش‌های فرهنگی، رجاله و لکاته توصیف می‌کند. در بوف کور ما می‌بینیم، نویسنده خواهان این است موقعیت شخصیت داستانش را با توجه به زمان حال ابدی و فضای گسترده که قوانینی در آن وجود ندارد، معنایی کند. شخصیت داستان ترجیح می‌دهد در احساسات متناقض وول بخورد و لذت و درد را تجربه تا این که بخواهد قوانین میان فردی و اجتماعی را درک کند. همان‌طور که انسان ایرانی در زندگی پیشامدرن قادر نبوده ارتباط خویش را با حاکمیت بر اساس قوانین مشخصی معنایی کند و صرفاً نسبت به شاه دچار احساسات ترس-ارادت می‌شده است. و در فضاهای مدرن نیز انسان ایرانی چشم به اراده حاکمیت می‌دوزد تا موقعیتی مناسب برای رفع نیازهای زندگی روزمره‌اش فراهم کند.

## منابع

- احمدی، بابک (۱۳۹۲)، *مدرنیته و اندیشه انتقادی*، نشر مرکز: تهران
- امیدی، رضا (۱۳۹۵)، *تحولات سیاست‌گذاری اجتماعی در عصر پهلوی: فراز و فرود رابطه دولت و ملت*، فصلنامه علمی-پژوهشی *برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی* دوره ۸، ۷(۲۸)، ۱۵۱-۱۹۲.
- باردن، لورنس (۱۳۷۵)، *تحویل محتوا*، ترجمه ملیحه آشتیانی و محمد یمنی دوزی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی: تهران
- باشلار، گاستن (۱۳۹۲)، *بوطیقای فضا*، ترجمه مریم کمالی و محمد شیرچجه، نشر روشنگران و مطالعات زنان: تهران.
- برمن، مارشال (۱۳۷۹)، *تجربه مدرنیته*، ترجمه مراد فرهادپور، نشر طرح نو: تهران.
- بنیامین، والتر (۱۳۹۰) *قصه‌گو تاملاتی در آثار نیکلای لسکوف*، ترجمه مراد فرهادپور و فضل‌الله پاکزاد، *مجله ارغنون* (۹ و ۱۰)، ۱-۲۶.
- بهارلویان، شهرام (۱۳۷۹)، *شناخت‌نامه صادق هدایت*، انتشارات قطره: تهران.
- پالاسما، یوهان (۱۳۹۸)، *چشمان پوست*، ترجمه علیرضا فخرکننده، نشر چشمه: تهران.

- پالاسما، یوهان (۱۳۹۵)، *خیال مجسم، ترجمه علی اکبری*، نشر پرهام: تهران.
- پالاسما، یوهان (۱۳۹۲)، *دست متفکر، ترجمه علی اکبری*، نشر پرهام: تهران.
- پرستش، شهرام و مرتضوی گازار، سمانه (۱۳۹۰)، *بازنمایی فضاهای شهری تهران در رمان‌های دوره‌ی رضا پهلوی*، نشر جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، ۱ (۳)، ۱۰۵ - ۱۳۲.
- پورزرگر، محمدرضا، عابدینی، حامد و اعتمادی، علی (۱۳۹۹)، *نقش‌آفرینی مولفه‌ی خیابان بر روند تجدیدگرایی و توسعه‌ی تهران نمونه‌ی موردی خیابان لاله‌زار، نشریه علمی باغ نظر، ۱۷ (۹۱)، ۵ - ۱۶.*
- حبیبی، محسن (۱۳۹۴)، *قصه شهر، نشر دانشگاه تهران: تهران.*
- حبیبی، محسن و اهری، زهرا (۱۳۸۷)، *لاله‌زار عرصه‌ی تفرج از باغ تا خیابان: شکل‌گیری خیابان به سبک اروپایی در دوره‌ی ناصرالدین شاه، هنرهای زیبا، ۳۴ (۰)، ۵ - ۱۵.*
- راپوپورت، ایماس (۱۳۹۲)، *معنی محیط ساخته شده: رویکردی در ارتباط غیرکلامی*، ترجمه فرح حبیب، نشر شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری: تهران.
- رلف، ادوارد (۱۳۸۹)، *مکان و بی‌مکانی، مترجمان: محمدرضا نقصان محمدی، زهیر متکی، کاظم مندگاری*، نشر آرمان شهر: تهران.
- ریکور، پل (۱۳۹۸)، *زمان و حکایت (۱، ۲، ۳)*، ترجمه مهشید نونهالی، نشر نی: تهران.
- زیباکلام، صادق (۱۳۹۲). *سنت و مدرنیته: ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار*، انتشارات روزنه: تهران.
- ستاری، جلال (۱۳۸۵)، *اسطوره‌ی تهران*، نشر دفتر پژوهش‌های فرهنگی: تهران.
- سعیدنیا، احمد (۱۳۷۰)، *ساختار تهران معاصر، مجموعه‌ی شهرهای ایران*، جلد چهارم، انتشارات جهاد دانشگاهی: تهران.
- سلطان‌زاده، حسین (۱۳۷۳)، *نماهایی از ساختمان‌های تهران (از معماری دوران انتقال)*، دفتر پژوهش‌های فرهنگی: تهران.
- طلوعی، محمد (۱۳۹۳)، *روایت تهران: فضاهای عمومی*، نشر هنر معماری قرن: تهران.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۸)، *دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی*، ترجمه: حسن افشار، نشر مرکز: تهران.
- کرس میر، کارولین (۱۳۸۷) *فمینیسم و زیبایی‌شناسی*، ترجمه افشنگ مقصودی، نشر گل‌آذین: تهران.
- غنی‌نژادهری، موسی (۱۳۹۶)، *اقتصاد و دولت ایران*، انتشارات دنیای اقتصاد (وابسته به شرکت دنیای اقتصاد تابان): تهران.
- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۳)، *تاریخ فرهنگی ایران مدرن*، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: تهران.
- فرهادی، مرتضی (۱۳۹۸)، *صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن: انسان‌شناسی توسعه‌نیافتگی و واگیره پیشرفت پایدار و همه‌سویه‌ی فرادادی و فتوتی در ایران (جلد ۱)*، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی: تهران.
- فرهادپور، مراد (۱۳۹۰)، *یادداشتی درباره‌ی زمان و روایت*، *مجله ارغنون* (۹ و ۱۰)، ۳۸-۲۷.
- فقیه، ن (۱۳۵۶)، *تاریخچه مختصری از شهر تهران*، نشر محله، هنرهای معاصر تهران.
- مدنی‌پور، علی (۱۳۸۱)، *تهران ظهور یک کلان‌شهر*، ترجمه حمید زرآزوند، انتشارات شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری: تهران.
- مرلوپونتی، موریس (۱۳۹۱)، *جهان ادراک*، ترجمه فرزاد جابرالانصار، نشر ققنوس: تهران.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷)، *صد سال داستان‌نویسی ایران*، نشر چشمه: تهران.
- نوربرگ - شولتز، کریستین (۱۳۸۸)، *روح مکان مترجم محمدرضا شیرازی*، نشر رخداد نو: تهران.
- هاروی، دیوید (۱۳۹۳)، *وضعیت پسامدرنیته: تحقیق در خاستگاه‌های تحول فرهنگی*، ترجمه عارف اقوامی مقدم، نشر پژواک: تهران.
- هدایت، صادق (۱۳۱۵)، *بوف کور*، چاپ بمبئی.

- Katouzian H (2003). *Iranian History and Politics: The Dialectic of State and Society*, Routledge Curzon: London & New York
- Gallagher, Shaun (2005). *How The Body Shapes The Mind*, New York: Oxford University Press.
- Fang Hsieh, Hsiu and E Shannon, Sarah (2005) *Three Approaches to Qualitative Content Analysis*, Article in *Qualitative Health Research* .
- Lefebvre, H. (1991). *The production of space*, Translated by Nicholson-Smith, D., Blackwell:
- Lefebvre, H. (2009). *State, space, world: Selected essays*. U of Minnesota Press.
- Levin, David Michael (1993), *Modernity and the Hegemony of Vision*, publisher : University of California Press
- Merleaut-Ponty, M. (2002). *Phenomenology of Perception*, translated with Colin Smith, Pub. Location: London.
- Ahmadi. Babak (2013), *Modernity and Critical Thought*, Tehran, markaz press. (in Persian)
- Omid, reza (2016), An Analysis of Social Policy in Pahlavi Era in Iran: Ups and Downs of the Relationship Between the State and the Nation Reza Omid, *Quarterly Journal of Social Development & Welfare Planing*, 7(28), 157-198. (in Persian).
- Lawrence, jhon (1996), *Content analysis*, Translated by Maleeha Ashtiani, Mohammad Yemeni Dozi Sarkhabi, Tehran, University press. (in Persian).
- Bachelard, Gaston (1392). *La poétique de l'espace*, Translated by Maryam Kamali, Mohammad Shirbache, Tehran, roshangaran publication. (in Persian).
- Berman, Marshall (2000), *All That Is Solid Melts Into Air: The Experience of Modernity*, Translated by Murad Farhadpour, Tehran, tarh no \_publication. (in Persian).
- Benjamin, Walter (2011). *The Storyteller Reflections on the Works of Nikolai Leskov*, Translated by Murad Farhadpour, Tehran, Quarterly Journal of arganon, (9&10), 1-26. (in Persian).
- Baharlaviyan, Shahram and Esmaili, Fathullah (2000), *Sadegh Hedayat's recognition letter*, thehran, ghatreh publication. (in Persian).
- Pallasma, Juhani (2019), *The Eyes of the Skin*, Translated by Alireza Fakhreza, Tehran. Cheshmeh publication. (in Persian).
- Pallasma, Juhani (2016), *The embodied image: imagination and imagery in architecture*, Translated by Ali Akbari. Tehran, paham publication. (in Persian).
- Pallasma, Juhani (2013), *The Thinking Hand: Existential and Embodied Wisdom in Architecture*, Translated by Ali Akbari. Tehran, paham publication. (in Persian).
- Parstesh, shahram and gazar, samamneh (2011), The Representation of the Urban Space in Novels Produced during the Pahlavids, Tehran, *sociology journal of art and literature*, 3(1), 105-132. (in Persian).
- Poorzargar, mohammadreza & aabedini, hamed & eatemadi, ali (2020), *The Contribution of "Street" Component in the Process of Modernization and the Development of Tehran Case Study: The Lalehzar Street*, Tehran, baghe nazar journal, 17 (91), 5-16. (in Persian).
- Habibi, Mohsen (2015), *The story of the city*, Tehran, Tehran, University of Tehran press (UTP). (in persian).
- Habibi, Mohsen & ahari, Zahra (2008), *Lalehzar – A Promenade, From Garden to Avenue*, Tehran, honarhaye ziba of journal, 34(0), 5-15. (in Persian).
- Rapoport, Amos (2013), *The Meaning of the Built Environme*, Translated by Farah Habib, Tehran, Publication of Urban Processing and Planning Company. (in Persian).
- Relph, Edward (2010), *Place and placelessness*, Translated by Mohammad Reza Kaltan Mohammadi, Zuhair Mutaki, Kazem Mandgari, Tehran. Publication of arman shahr. (in Persian).
- Ricœur, Paul (2010), *Time and Narrative (Volume 1&2&3)*, Translated by Mahshid Nonhali, tehran, ney publication. (in Persian).
- Zibakalam, sadegh (2013), *Tradition and modernity*, Tehran, rozaneh publication, (in Persian).
- Satari, jalal (2006), *The myth of Tehran*, Tehran, publication of pajoheshhay-farhangi. (in Persian).
- Saeidinia, ahmad (1991), *The structure of contemporary Tehran*, Tehran, University Jahad publication. (in Persian).
- Soltanzadeh, hosein (1994), *Views of buildings in Tehran (From the architecture of the transition period)*, Tehran, publication of pajoheshhay-farhangi. (in Persian).
- Toloei, mohammad (2014), *Narration of Tehran: public spaces*, Tehran, publication of honar-e memari. (in Persian).

- Katouzian, homayoon (2019) *State and society in Iran the eclipse of the Qajars and the emergence of the Pahlavis*, *State and society in Iran the eclipse of the Qajars and the emergence of the Pahlavis*, Tehran, publication of markaz. (in Persian).
- Korsmeyer, Carolyn (2008). *Gender and aesthetics*, Translated by Afshang Maqsoodi. Tehran, publication of gol aazin. (in Persian).
- Ghaninejad, Mousa (2017), *Iran's economy and government*, Publication of donyaye –eghtesad. (in Persian).
- Farhadi, morteza (2019), *Industry against Tradition: Pathology of the Development Trend in Iran*,
- Fazeli, Nematollah (2014), *Cultural history of modern Iran, Tehran*, Publications of the Institute of Human Sciences and Cultural Studies. (in Persian). Tehran, aalameh tabatabaei University press (in persian).
- Farhadpoor, morad (2011). a note about time and narrative, Tehran, *Quarterly Journal of arganon*, (9&10), 27-38. (in Persian).
- Madanipoor, ali (2002), *Tehran, the emergence of a metropolis*, Translated by Hamid Zarazound. Tehran, Publications of Urban Processing and Planning Company. (in Persian).
- Merleau-Ponty, Maurice (2012), *The world of perception*, Translated by Farzad Jabralansar. Tehran, Ghoghnoos publication. (in Persian).
- Mira Abdini, Hassan (1998), *One Hundred Years of Iran's Story Writing*, Tehran, cheshmeh. publication. (in Persian).
- Norberg-Schultz, Christian (2009), *Spirit of place, translated by mohammadreza Shirazi*, Rokhdad Nou publication. (in Persian).
- Harvey, David (2013), *The Condition of Postmodernity: An Enquiry into the Origins of Cultural Change*, translated by Aref Oveni Moghadam, Pajhwok Publication. (in Persian).
- Hedayat, Sadeq (1936), *Blind Owl*, Bombay Press.

